

(۴۳)

بررسی اجمالی ترجمه قرآن استاد مسعود انصاری

د. نادعلی عاشوری تلوکی^۱

گروه علوم قرآن و حدیث، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

چکیده

هر چند در مقاطعی از تاریخ هزار و صد ساله ترجمه فارسی قرآن کریم، به ویژه در عصر صفویه و قاجار، شاهد ظهور ترجمه‌های فراوانی از قرآن کریم به زبان پارسی هستیم؛ اما این بروز و ظهور تنها در حد یک جنبش باقی ماند و هرگز به یک نهضت و نقطه عطف، آن گونه که امروزه شاهد آن هستیم، تبدیل نشد. عرضه دهها ترجمه منظوم و منثور قرآن در فاصله نه چندان زیاد حدوداً سی ساله، نگارش صدها مقاله در نقد و معرفی این ترجمه‌ها، انتشار چندین مجله تخصصی در این حوزه و تأسیس و راه اندازی برخی مراکز پژوهشی اختصاصی در زمینه ترجمه قرآن، تنها بخشی از نهضت قرآن پژوهی عصر حاضر است که به درستی آن را «بهار ترجمه قرآن» نام نهاده‌اند. این نهضت و جنبش اگرچه از یک سو موجب خرسندی است و نشان می‌دهد که جامعه اسلامی تا چه اندازه برای قرآن و برگردان آن ارزش قائل است؛ اما از سوی دیگر باعث نگرانی است و این باور را پدید آورده که ذات این ترجمه‌ها به سمت تکراری شدن پیش می‌رود و بسیاری از آنها مشابه یکدیگرند و به همین دلیل باید به ترجمه‌های موجود بسنده نمود و از ارائه ترجمه‌ای جدید پرهیز کرد. طرفداران این نظر شعار «ترجمه بس» سر می‌دهند و دیدگاه مذکور را در قبال اصل ترجمه قرآن مطرح می‌کنند. اما گروهی دیگر تنها با ترجمه‌های منظوم مخالفند، به این دلیل که این گونه ترجمه‌ها، با محدودیت‌های فراوانی مواجه‌اند و هرگز نمی‌توانند با حفظ جانب دقت و امانت، بیانگر مفهوم دقیق آیات باشند. به باور نگارنده هیچ یک از دلایل مطرح شده نمی‌تواند مجوز پیروی از شعار «ترجمه بس» و عدم استمرار ترجمه قرآن باشد، بلکه روند مبارک ترجمه قرآن باید همچنان ادامه داشته باشد تا به تدریج به یک ترجمه آرمانی برسیم. به ویژه آنکه هر چند محور اصلی این ترجمه‌ها، برگردان قرآن است؛ اما بسیاری از مترجمان در جنب این رسالت مهم، به شرح و تفسیر آیات یا برخی توضیحات واژگانی و یا صرفی و نحوی و یا حتی بلاغتی می‌پردازند که ارزش و اهمیت آنها کمتر از جایگاه اصل ترجمه نیست. یکی از این ترجمه‌های خوب و موفق که از حدود ربع قرن پیش به میراث معنوی جامعه اسلامی ما افزوده شد ترجمه فاضل فرهیخته و قرآن پژوه توانمند جناب استاد مسعود انصاری خوشابر است که از هموطنان شافعی مذهب و از نویسندگان سخت کوش و پُرکار عصر حاضر است که ترجمه آثار درخشان دیگری را هم در کارنامه پربار علمی خود دارد که از جمله آنها می‌توان ترجمه تفسیر کشف زمخشری در چهار جلد، ترجمه تفسیر فواتح الهیه در چهار مجلد و تدوین دانشنامه حقوق خصوصی در سه جلد را نام برد. علاوه بر این، باید از مقاله‌های فراوان

^۱ nadali_ashoori@yahoo.com

قرآن پژوهانه ایشان در «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» و ویراستاری چند ترجمه قرآن نیز یاد کرد که معرفی مجموعه این آثار، نگارش مقاله مفصلی را طلب می کند. ایشان اولین چاپ ترجمه خویش را در سال ۱۳۷۶ منتشر ساختند و تا کنون سه بار دیگر نیز تجدید چاپ شد. اگرچه این ترجمه از نظر تطبیق با متن مصحف شریف و در نظر گرفتن نکات نحوی، در زمره آثار برجسته دوران معاصر است؛ اما تا کنون نقد و بررسی ویژه ای بر آن نگاشته نشد. در حالی که علی رغم مزایای فراوانی که دارد، همانند بسیاری از ترجمه های موجود، از برخی کاستیها و پاره ای کمبودها نیز به دور نماند که با کسب اجازه از محضر مترجم فرزانه و با تکیه بر حسن خلق و سعه صدر ایشان که زبانزد همگان است، بخشی از آنها در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می گیرد.

کلیدواژه ها: ترجمه قرآن، نهضت ترجمه پژوهی قرآن، اعجاز بیانی، اسلوبهای قرآنی ترجمه، مسعود انصاری.

مقدمه

در اینکه تمام تلاش های علمی مسلمانان برای خدمت به قرآن، این آخرین صحیفه الهی است، کمترین تردیدی وجود ندارد. یکی از مهم ترین عرصه های علمی این تلاش های مستمر، برگردان قرآن به زبانهای دیگر، از جمله زبان فارسی است که هرچند قدمتی هزار و صد ساله دارد و از نظر کمی و کیفی فراز و فرودهایی را در دورانهای مختلف تجربه نموده است؛ ولی در چهار دهه اخیر جهش بی سابقه ای یافت و به یک نهضت تمام عیار بدل شد و به درستی «نهضت ترجمه پژوهی قرآن» نام گرفت. برگردان قرآن پس از پیروزی انقلاب اسلامی به یکی از دغدغه های بزرگ قرآن پژوهان ایرانی بدل شد به گونه ای که از اواسط دهه شصت تا اواسط دهه نود بیش از صد و پنجاه ترجمه منظوم و مثنوی قرآن ارائه گردید که طبق آمار وزارت ارشاد، بیش از صد و ده ترجمه تا کنون منتشر شد و بقیه در «مرکز بررسی ترجمه های قرآن» در دست بررسی برای صدور مجوز است. این آمار شگرف، نه تنها از نظر کمی حائز اهمیت است؛ بلکه از لحاظ کیفی نیز درخور توجه است و سطح کیفی ترجمه ها تا آن اندازه ارتقا پیدا کرده که نه تنها دیگر نمی توان ترجمه های پیش از انقلاب را با ترجمه های چند دهه اخیر مقایسه کرد؛ بلکه حتی ترجمه های دهه شصت را نیز نباید با ترجمه های دهه نود مقایسه نمود. علاوه بر این، مقدمات پایه ریزی دانش «نقد ترجمه ها» را هم که در گذشته توجه چندانی به آن نمی شد، فراهم نمود که حاصل آن، نگارش حدود یک هزار و پانصد مقاله در نقد و معرفی این ترجمه هاست که بیش از چهارصد و سی مقاله آن با دسته بندیهای مناسب در هشت مجلد پُر حجم انتشار یافت. همچنین باید از راه اندازی چندین مجله تخصصی یاد کرد که هرگز در گذشته سابقه نداشته است. علاوه بر این، مسأله ویرایش ترجمه ها هم وارد عرصه نوینی شد به گونه ای که دیگر هیچ مترجمی به خود اجازه نمی دهد علی رغم دقت نظرهای فراوانی که شخصاً برای ترجمه اش متحمل می شود، بدون ویرایش یک یا چند ویراستار حرفه ای، آن را به بازار عرضه کند. این نیست مگر بدان سبب که ترجمه قرآن تا حدود زیادی از حالت سلیقه ای و حتی احساس و وظیفه شرعی به در آمده و به صورت یک تلاش علمی در نظر گرفته می شود که برای خود چارچوبی معین و اصول و ضوابطی مشخص دارد و در صورت کم دقتی مترجمان، مورد نقدهای جدی منتقدان قرار می گیرد. البته این سخن هرگز بدان معنا نیست که همه ترجمه های موجود از

کیفیت بالایی برخوردارند؛ بلکه بیانگر شدت اهتمام ایرانیان قرآن دوست و عنایت ویژه قرآن پژوهان ایرانی به برگردان فارسی قرآن کریم است که توانستند در یک بازه زمانی حدوداً چهل ساله، به اندازه چهار قرن در زمینه ترجمه قرآن و ارتقای سطح کیفی آن تلاش نمایند. نتیجه این تلاش‌های مستمر، نه تنها از نظر برگردان فارسی قرآن مهم است، بلکه از جهت زبان و ادب پارسی هم دارای ارج و اهمیت بسیاری هست و به تعمیق و گسترش زبان فارسی، و کمال و پختگی آن کمک شایانی نموده است و باعث شد که ظرفیتهای فراوان نهفته این زبان هم بیش از پیش شکوفا شود. ضمن اینکه از جهت دانش نوپدید زبانشناسی هم ارزش و اعتبار فراوانی دارد و زمینه پرداختن به مباحث معناشناسی قرآن و به تبع آن پرداختن به موضوعات روش‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات قرآنی را هم فراهم نموده است، بر همین اساس می‌توان گفت آنچه در حوزه ترجمه قرآن انجام گرفته، هم هویت دینی ما را بیشتر آشکار نمود و هم شناسنامه ملی ما را بهتر در معرض دید و قضاوت جهانیان قرار داد. با این همه، باید با تلخی تمام اعتراف نمود که آنچه در این زمینه انجام گرفته در مقابل عظمت قرآن و آنچه که باید انجام شود، قطره در برابر دریاست. این نکته یک حقیقت تلخی است که می‌توان با یک مقایسه اجمالی میان ترجمه قرآن با ترجمه انجیل به راحتی بدان دست یافت که به خوبی نشان می‌دهد وظیفه ما در این زمینه چقدر خطیر است و حجم کارهایی که باید انجام شود چه اندازه زیاد! خوب است این مطلب را از بیان رئیس «مرکز ترجمه قرآن به زبان‌های خارجی» بشنویم که در این باره می‌گوید: «نگاهی به آمار ترجمه‌های انجیل و مقایسه آن با ترجمه‌های قرآن می‌تواند میزان کوتاهی ما را در برابر این میراث جاوید و راه‌درازی را که در پیش داریم نشان دهد. بر اساس آمار و اطلاعات موجود، ترجمه کتاب مقدس مسیحیان تا سال ۲۰۱۲ میلادی به بیش از دوهزار و پانصد زبان رسیده که ۹۸٪ مردم جهان به یکی از این ترجمه‌ها دسترسی دارند. اما قرآن مجید از آغاز نزول تا کنون تنها به ۱۴۷ زبان ترجمه شده که شاید تنها ۱۰۰ زبان آن ترجمه کامل قرآن باشد» (نقدی، ۱۳۹۴، ش ۳۸، ص ۷). امید است تلخی موجود در این سخن تحرکی در ما پدید آورد تا بیش از پیش به جبران کوتاهی‌های خود در این زمینه پردازیم. از جمله تلاشهای درخور تحسینی که در سالیان اخیر در این زمینه انجام شده به اقدام قرآن‌شناس ارجمند و ترجمه‌پژوه دانشمند جناب استاد مسعود انصاری در ترجمه قرآن مربوط می‌شود که در زمره ترجمه‌های خوب و موفق چند دهه اخیر طبقه بندی می‌شود که از اواسط دهه هفتاد به میراث معنوی جامعه اسلامی ما افزوده شد. استاد انصاری از مترجمان پرکار و سخت‌کوش معاصر، به ویژه در حوزه مباحث قرآنی است که علاوه بر ترجمه قرآن، ترجمه آثار دیگری نظیر ترجمه تفسیر کشاف، ترجمه تفسیر فواتح الهیه، ویرایش ترجمه استاد خرمشاهی، ویرایش و تصحیح ترجمه قرآن شاه ولی الله دهلوی، ترجمه ریاض الصالحین در حدیث، ترجمه سیره ابن هشام، ترجمه آثار جبران خلیل جبران و چندین ترجمه دیگر را نیز در کارنامه درخشان علمی خود دارد که طبق برآوردی که در مقدمه ترجمه تفسیر کشاف بیان فرموده اند، بیش از چهار هزار صفحه برگردان از عربی به فارسی را شامل می‌شود که غالباً از متن‌های سخت و ثقیل عربی بوده اند. چاپ نخست ترجمه ایشان در سال ۱۳۷۶ منتشر شد و پس از آن نیز سه بار دیگر تجدید چاپ گردید. اگرچه این ترجمه از جهت دقت نظرهای نحوی، در زمره آثار برجسته و شاخص دوران معاصر قرار دارد و از محاسن و مزایای فراوانی برخوردار است؛ اما همانند بسیاری از ترجمه‌های موجود، از برخی کاستیها نیز به دور

نماند و به نظر می رسد اکنون که حدود ربع قرن از نگارش و عرضه آن می گذرد ضرورت دارد مترجم محترم با تکیه بر تجربه های بسیاری که در طی سالیان اخیر از برگردان متون عربی به فارسی به دست آورده اند، تجدیدنظری در آن اعمال فرمایند تا با جایگاه بلند علمی شان در حوزه ترجمه آثار قرآنی سازگارتر شود. بر این اساس، و با کسب اجازه از محضر شریف ایشان بخشی از این کاستیها را که به اسلوبهای قرآنی و عمدتاً پاره ای اسلوبهای نفی و تأکیدی مربوط می شود در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می دهیم تا شاید برای چاپهای بعدی آن به کار آید. خصوصاً که طبق پیگیریهای نگارنده، آنچه تقدیم می شود اولین نقد و بررسی جدی از ترجمه ایشان است که در راستای همان میل قلبی شان انجام می گیرد که هم در مؤخره و هم در مقاله ای مستقل از خوانندگان ترجمه شان درخواست نمودند که از کمبودهای احتمالی آن چشم پوشی نکنند و آنها را متذکر شوند تا در چاپهای بعدی اصلاح گردد. خوب است عین عبارت ایشان را در این زمینه نقل نماییم که چنین فرمودند: «در پایان سخنی صمیمانه دارم با قرآن پژوهان و راستجویان عرصه تحقیقات قرآنی که: ای برادر! قرآن عرصه سمعه و ریا نیست و قرآنیان را بغض و کینه روا نباشد. در نتیجه نظر به ارشادات بی نظیر شما دوخته ام که هنوز سنی از من نمی گذرد و سی و یک سال بیش ندارم و اگر خداوند مقرر دارد فرصتی می یابم که بارها این ترجمه را مورد بازبینی و ویرایش دوباره قرار دهم. از این روی عاجزانه تقاضا دارم ایرادهای بنده را به سن اندکم نبخشایند و نقد و نظرهای خودشان را به آدرس ناشر ارسال دارند» (انصاری، ۱۳۷۶، بینات، ش ۱۴، ص ۱۴۳؛ نیز بنگرید: انصاری، ۱۳۷۶، ترجمه قرآن، ص ۶۱۸). نگارنده با هدف تجربه اندوزی و مهارت آموزی و دانش افزایی برای ترجمه قرآنی که در صدد ارائه آن است و بدان جهت که دیدگاهش به واقع نزدیکتر باشد علاوه بر اینکه دوبار از آغاز تا پایان این ترجمه ممتاز را کلمه به کلمه مطالعه و مقابله کرد، پاره ای مقاله ها و مصاحبه های حضرت استاد را که به موضوع ترجمه قرآن مربوط می شد هم مطالعه نمود تا شاید نقطه نظراتش به صواب نزدیکتر باشد. امید است لاقلاً بخشی از آنچه که از سر صدق و اخلاص به آستان قرآن و ارادت به دوست ارجمند، حضرت استاد انصاری تقدیم می شود برای چاپهای بعدی این ترجمه ارزشمند به کار آید. ضمناً باید یادآور شد که بررسیهای نگارنده بر اساس آخرین چاپ، یعنی چاپ چهارم است که در سال ۱۳۹۶ به وسیله نشر جامی در تهران منتشر شد.

نقش اسلوب های قرآنی در برگردان آیات

یکی از مهمترین وجوه اعجاز بیانی قرآن که متأسفانه در بسیاری از ترجمه های موجود مورد بی مهری قرار گرفته و مغفول مانده است، به اسلوبهای قرآنی و الگوهای بی بر می گردد که مترجم قرآن می تواند با کشف درست آنها در برگردان قرآن موفقتر عمل کند. این نکته روشن است که هرچند قرآن در بیان معارف خویش از قواعد دستور زبان عربی پیروی نمود؛ اما هرگز اسیر ضوابط این زبان نشد و برای بیان اهداف خویش از مدلها و الگوهای استفاده کرد که اگر مترجم آنها را بیابد قطعاً ترجمه اش دقیق تر خواهد شد. البته این چارچوبها و مدلها، که از قضا بیشترین کارایی را هم در برگردان قرآن دارند؛ اختراع قرآن نیست و در ادب جاهلی، اعم از نظم و نثر هم سابقه داشته است. هنر قرآن در این است که توانست با تکیه بر قواعد زبان عربی، از این الگوها به گونه ای برای بیان معارف خویش بهره ببرد که تا حدود زیادی در زبان عرب بی سابقه بوده و یا کمتر سابقه داشت و اگر سخن از

اعجاز بیانی قرآن مطرح می شود باید توجه نمود که لااقل بخشی از این اعجاز، به چنین مباحثی مربوط می شود که علی رغم تأثیر بسیار زیادی که می تواند در برگردان آیات داشته باشد متأسفانه تا کنون مورد توجه قرار نگرفته است. آنچه تا کنون برای مترجم قرآن اصالت داشته این بوده که با دانستن زبان فارسی و عربی، یعنی دو زبان مبدأ و مقصد به همراه برخی منابع می توان به ترجمه قرآن موفق شد. امری که اگرچه در ارزش و اعتبار آن کمترین تردیدی وجود ندارد؛ اما چنین نگاهی به ترجمه، نگاه از بیرون به قرآن و ترجمه آن است و ترجمه های موجود هم تماماً بر همین مبنا تدوین شده اند. اما با نگاهی دیگر، حتی در بحث ترجمه هم باید از درون به قرآن نگریست و تلاش نمود که روابط بین آیات را کشف نمود و چارچوبها و اسلوبها، یا به تعبیر امروزیین مدل‌هایی را برای ترجمه قرآن طراحی کرد و پس از آن به سایر منابعی که برای ترجمه قرآن لازم است مراجعه کرد و به ترجمه اقدام نمود. کمترین فایده این روش آن است که مترجم موفق می شود در برگردان آیات مشابه، ترجمه ای یکنواخت ارائه دهد که امروزه خوشبختانه تحت تأثیر مقاله های فراوان نقد ترجمه، در بسیاری از ترجمه ها کم و بیش مراعات می شود. اما مهمتر از آن، یکنواخت سازی کل ترجمه از نظر مدل‌های مشابه است که تا کنون اصلاً مورد توجه نبوده است و به همین جهت در همه ترجمه های موجود به روشنی می توان مشاهده نمود که در پاره ای موارد مشابه، ترجمه هایی ناهماهنگ عرضه نموده اند و در ترجمه آیاتی که اسلوب واحدی دارند دوگانگی در برگردان پیش آمده است. توجه نمودن به این مدل‌ها امر جدیدی است که در گذشته سابقه نداشت و تا کنون ترجمه ای بر مبنای آن و در این چارچوب عرضه نشده است. و به همین دلیل، نیازمند بحث و بررسیهای بسیاری است تا پخته تر شود و قابل ارائه باشد. اینجاست که اهمیت «نظریه ترجمه» خود را نشان می دهد و مترجم را ملزم می سازد که پیش از ترجمه، اصول و ضوابطی را برای پژوهش خویش طراحی نماید و چارچوبها و مدل‌هایی را در نظر بگیرد تا در همه لحظات ترجمه که معمولاً چندین سال طول می کشد، بر همان مبنا سیر کند و آنچه را که در آغاز انجام داده تا پایان حفظ نماید. چنانچه در مورد دستور زبان هم این گونه عمل می کند و گاهی ناخواسته و غیر ارادی هم آن را انجام می دهد و هرگز فراموش نمی کند که مثلاً فاعل را چگونه باید برگردان نماید و مفعول را چگونه در ترجمه ظاهر سازد. بر همین قیاس، باید بداند که اگر مثلاً با اسلوب (لو ... ل) مواجه شد چه در آغاز قرآن و چه در پایان آن چگونه باید ترجمه کند. و یا اگر حرف تأکیدی در درون یک جمله شرطی قرار داشت چگونه باید برگردان شود. و اگر فعل مضارع در جواب امر قرار گرفت چگونه باید در ترجمه ظاهر گردد. این نکته چیزی نیست که از «الکتاب» سیبویه بتوان استنباط کرد یا از «مغنی اللیب» ابن هشام بتوان کشف نمود. زیرا آنها رفتند همه قرآن را بگردند و مثلاً تمام حدود هشتاد باری را که اسلوب (لو ... ل) در قرآن به کار رفته مورد بررسی قرار دهند و سپس نظری ابراز نمایند. همچنین آنها حدود پنجاه باری را که فعل مضارع در آیات مختلف در جواب امر قرار گرفته مورد بررسی قرار نداده اند تا نتیجه بگیرند که باید در ترجمه آن (تا) بیاید یا خیر؟ آنها در خوشبینانه ترین حالت، اموری را از ادب عرب استنباط کردند و برای اثبات یا نفی آن سراغ قرآن رفتند تا شهادی از آن پیدا کنند که این همان نگاه از بیرون به قرآن است و ارزشی بیش از مؤید و شاهد ندارد. البته تردیدی نیست که باید قدر زحمات پیشینیان را پاس داشت و حرمتشان را به غایت ارج نهاد. اما نباید فراموش کرد که آنها بر اساس نیازهای

خود و ضرورت‌های زمانه سراغ قرآن رفتند و با همان ابزار پاسنهای مورد نیازشان را دریافت کردند. ما هم باید بر مبنای اقتضائات عصر خود و نیازهای امروزی سراغ قرآن برویم تا بتوانیم جوابهای درخور امروز را بگیریم. امروزه مترجم قرآن باید بداند که اولین و مهمترین منبع ترجمه قرآن خود قرآن است و باید پیش از هر منبع دیگری به سراغ قرآن برود و پس از آن به سایر منابع مراجعه نماید و در واقع روش «ترجمه قرآن با قرآن» را محور کار خویش قرار دهد. اگر این گونه به ترجمه قرآن نگاه کردیم در آن صورت پیش از هر اقدامی به این می اندیشیم که چارچوبهایی را که می توان از قرآن استخراج کرد چه چیزهایی هستند تا با تکیه بر آنها بتوان ترجمه ای دقیق تر و علمی تر عرضه نمود. البته این ایده پروژه ای نیست که یک نفر بتواند در زمانی معین آن را به انجام برساند و خیال دیگران را آسوده سازد بلکه نیازمند همدلی طولانی مدت مترجمان و منتقدان است که با همفکری بتوانند به تدریج به استخراج چنان الگوهایی از دل قرآن موفق شوند و در نهایت ترجمه ای قرآن محور عرضه نمایند. آنچه تا کنون در حوزه ترجمه قرآن انجام گرفته در زمینه معادلهاست؛ اعم از معادل یابی یا معادل سازی که فرهنگنامه ها و کتابهای لغت عهدار انجام آن بوده اند. و آنچه امروزه باید انجام بگیرد و با بحث و تبادل نظر به دست آید در عرصه مدلهای و اسلوبهاست که وظیفه مترجمان و ترجمه پژوهان قرآنی است که در این راستا گامهای مؤثر بردارند. نه تنها در صرف و نحو عربی سخن از اسلوبها و الگوها نیست، بلکه در فرهنگنامه های مهم قرآنی ای همانند «املاء ما من به الرحمن» و «مفردات» راغب هم با همه ارج و ارزشی که دارند، بحثی در زمینه الگوهای قرآنی ترجمه آیات و چارچوبهای آن به میان نیامده است. اگرچه همه این کتابها می توانند در به دست آوردن الگوهای قرآنی ترجمه، مؤثر باشند؛ ولی هیچ یک از آنها به تنهایی نمی تواند مدلی را به دست بدهد، بلکه این وظیفه قرآن پژوهان امروزی است که با تدبیر در آیات به کشف مدلهایی برای ترجمه قرآن نائل شوند. مثلاً آنچه در دستور زبان درباره (لو) آمده این است که حرف شرط امتناعیه است و بیان می کند که انجام جواب شرط غیرممکن است به این دلیل که فعل شرط انجام نشده است. و در این حالت اگر جواب شرط مثبت باشد غالباً با (ل) آغاز می شود. اما در اینکه آیا این لام برای تأکید است و آوردن معادل تأکیدی برایش لازم است یا صرفاً رابط میان شرط و جزاست و به آوردن معادلهای تأکیدی نیازی ندارد محل اختلاف است و در هر طرف موافقان و مخالفانی قرار گرفته اند (جوهری، ۱۳۸۸، ص ۲۳۵). این نکته ای است که علاوه بر نحو، در تفسیر هم می تواند کارآیی زیادی داشته باشد و در بین موافقان و مخالفان، هم نحوشناسان توانمند و قهار، و هم مفسران دانشمند و قرآن شناس حضور دارند و هر دسته هم دلایل ویژه خود را ارائه می دهد. اما وقتی سخن از ترجمه قرآن به میان می آید شکل قضیه کاملاً متفاوت می شود و پرسشهای بی شماری را پیش روی مترجم قرار می دهد که ساده ترین آن این است که آیا واقعاً می توان با همین اطلاعات محدود و آگاهیهای اندک به ترجمه صحیح حدود هشتاد آیه قرآنی موفق شد که بر این اسلوب نازل شده اند؟ در حالی که قطعاً پاسخ این پرسش تنها یک کلمه آری یا خیر نیست بلکه نیازمند بحث و بررسیهای بسیاری است که باید ترجمه پژوهان قرآنی بدان همت گمارند و با تدبیر در آیات، چارچوبها و اسلوبهای آن را پیدا نمایند. بررسیها و پرسشهایی مانند اینکه اگر بعد از (لو) فعل مضارع بود چگونه باید ترجمه نمود؟ اگر ماضی بود چگونه برگردان شود؟ در چه شرایطی باید از قید تأکیدی برای (ل) در جواب (لو) استفاده

کرد؟ و در چه شرایطی نباید چنین قیدی آورد؟ و در چه شرایطی می توان قائل به تفصیل شد و در آوردن یا نیاوردن چنین قیدی مختار بود؟ اینجاست که اگر نگوئیم نگاه از بیرون به قرآن رنگ می بازد، مطمئناً در اینکه چنین نگاهی به تنهایی نمی تواند پاسخگوی همه این پرسشها باشد کمترین تردیدی باقی نمی ماند و مترجم موظف می شود با فاصله گرفتن از ذوق و سلیقه شخصی، به سیاق آیات توجه نماید و به بررسی این آیات در تفسیرها بپردازد و با تدبر در آنها به کشف چارچوبها و اسلوبهایی برای ترجمه دقیق قرآن توفیق یابد. از همین قبیل است پاره ای قواعدی که در ادبیات عرب و بلاغت کاربرد فراوان دارند مانند قاعده «تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر» که در تفسیر هم جایگاه ویژه ای دارد. اما آیا واقعاً با تکیه صرف بر این قاعده زبان عربی می توان به ترجمه درست و صحیح بیش از هزار آیه قرآن موفق شد که بر این سیاق نازل شده است؟ مگر می توان پذیرفت که در همه این موارد یک (تنها) یا (فقط) بیاوریم و خیال خود و دیگران را آسوده نماییم؟! اگر چنین است و کار به همین سادگیهاست، پس چرا در هیچ ترجمه ای این وضعیت را مشاهده نمی کنیم؟! اینجاست که باید به راه حلهای دیگری هم بیندیشیم که بخشی از آن در ادامه مقاله خواهد آمد. اما برای روشن تر شدن بحث به بررسی اجمالی این دو اسلوب در ترجمه حاضر توجه فرمایید:

الف- اسلوب (لو ... ل). چنانچه پیشتر هم اشاره شد، کمترین فایده «نظریه ترجمه» این است که آیات در موارد مشابه یکسان ترجمه می شوند و در برگردان اسلوبهای همسان نیز شاهد دوگانگی در ترجمه نخواهیم بود. اگر از این زاویه به ترجمه حاضر نگریسته شود خوشبختانه تا حدود زیادی هماهنگ عمل شد و در موارد زیادی معادلی برای (ل) نیامد و ترجمه بدون قید تأکیدی ارائه شد. البته این سخن هرگز به معنای تأیید یا رد ترجمه ارائه شده و درستی یا نادرستی آن نیست. این مطلب نیازمند بحث و بررسیهای بیشتری است که باید در مجال دیگری بدان پرداخت. بلکه صرفاً گزارشی است از یکنواختی ترجمه در این اسلوب و توجه به نظریه ترجمه در برگردان آن. با این همه، در موارد معدودی هم از قیدهایی نظیر بی گمان، به یقین و قطعاً استفاده شد که نمونه بارز آن در برگردان دو آیه ۶۵ و ۶۶ سوره مائده رخ داده است که (و لو أن اهل الكتاب آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سینا تم و لأدخلناهم جنات النعیم) در ۶۵/مائده با تأکید (و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند و پرهیزگاری می کردند، به یقین گناهانشان را از آنان می زدودیم و آنان را به باغهایی پر ناز و نعمت در می آوردیم) برگردان شد. اما (و لو انهم أقاموا التوریه و الانجیل و ما أنزل الیهم من ربهم لأکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم) در ۶۶/مائده بدون تأکید (و اگر آنان [حکم] تورات و انجیل و آنچه از [سوی] پروردگارشان به سوی آنان فرفرستاده شده است، برپا می داشتند، از برکتهای آسمانی و زمینی [خداوند] بهره مند می شدند) برگردان گردید. اگرچه این اسلوب در حدود هشتاد آیه قرآن به کار رفته، اما ناهماهنگی در آن چندان زیاد نبوده قابل اغماض است. تنها نکته باقی مانده در این بحث، مسأله آوردن یا نیاوردن قید تأکیدی در برگردان (ل) هست که اختلاف نظر اساسی ای در این زمینه وجود دارد و ظاهراً مترجم محترم اعتقادی به آوردن آن ندارد و به همین دلیل در بیشتر موارد از آن استفاده نکرده است. اگر تنها (و لو شاء الله ... ل) را که در بیش از بیست آیه به کار رفته در این ترجمه مورد بررسی قرار دهیم به روشنی در می یابیم که

تماماً بدون تأکید برگردان شدند. این نکته از آن جهت مهم است که نشان می دهد مترجم فرزانه در این زمینه روشمند عمل کرده است. از آنجا که معمولاً مترجمان در طول سالهای متمادی به ترجمه قرآن می پردازند و در شرایط فکری و روحی متفاوت بدان اقدام می کنند، اگر نظریه ترجمه بر اندیشه شان حاکم نباشد، نقص و کمبودهای فراوانی در ترجمه رخ می دهد و مترجم آنچه را که در آغاز، ترجمه کرده ممکن است به تدریج فراموش کند و در اواسط کار یا اواخر ترجمه، همان آیات را به گونه ای دیگر برگردان نماید. امری که در بسیاری از ترجمه های موجود مشهود است و برخی موارد آن در ترجمه حاضر هم رخ داده که در ادامه خواهد آمد. اما اگر مترجم بتواند مدلهای و الگوهای بیان قرآن را به تدریج کشف کند و بر اساس نظریه ترجمه عمل نماید مطمئناً ترجمه سال اولش با برگردان سال چهارمش متفاوت نخواهد شد.

ب- جار و مجرور و قاعده حصر. نمی توان مترجم قرآنی را تصور کرد که به قاعده «تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر» باور نداشته باشد یا به هنگام برگردان پاره ای آیات از این قاعده استفاده ننموده باشد. اما آنچه که در این زمینه مهم است و نقش اساسی دارد این است که مترجم به هنگام پیاده سازی این قاعده در بیش از هزار آیه ای که بر این شیوه نازل شده روشمند عمل نماید و اجرای آن را بر اساس طرح و برنامه ای حساب شده و در قالب چارچوبها و اسلوبهای خاص انجام دهد تا در حد امکان از دخالت ذوق و سلیقه پرهیز شود و میزان ذوق ورزی به حداقل برسد. مطمئناً نمی توان انتظار داشت که تنها با تکیه بر همین قاعده کلی به ترجمه بیش از هزار آیه قرآنی که جار و مجرور در آنها مقدم شده موفق شد؛ زیرا در آن صورت، پُربسامدترین واژه ها در قرآن کلمه هایی نظیر (تنها)، (فقط) و مشابه آن خواهد بود و همین نکته ناتوانی نحو ادب محور را برای پاسخگویی به همه نیازهای ترجمه قرآن به خوبی نشان می دهد و به زبان حال ضرورت تأسیس نحو قرآن محور برای برگردان آیات را یادآور می شود. اما لااقل می توان انتظار داشت که در موارد مشابه یکسان عمل شود و آنجا که سیاق آیات مؤید است از این قاعده استفاده گردد. بر همین اساس نمی توان پذیرفت (و علی الله فلیتوکل المؤمنون) در ۱۲۲ و ۱۶۰/آل عمران (و مؤمنان [فقط] باید بر خداوند توکل کنند) ترجمه شود. ولی در ۱۱/مائده و ۵۱/توبه (و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند)؛ و در ۱۱ و ۱۲/ابراهیم (و مؤمنان باید بر خداوند توکل کنند)؛ و در ۱۰/مجادله و ۱۳/تغابن (و مؤمنان باید که بر خداوند توکل کنند) برگردان شود. و مشابه آن در ۶۷/یوسف و ۳۸/زمر هم (و توکل کنندگان باید [تنها] بر او توکل کنند) ترجمه گردد که به خوبی نشان می دهد مترجم در مواجهه با قاعده تقدیم جار و مجرور تا چه اندازه غیر روشمند عمل کرده است. این ضعف مهم که ناشی از بی توجهی به اسلوبهای قرآنی است به ترجمه حاضر منحصر نمی شود و متأسفانه در تمامی ترجمه های موجود وجود دارد که بیانگر بی توجهی مترجمان به عنصر روشمندی در ترجمه است که اساس و پایه تمامی پژوهشهای امروزی محسوب می شود و باید در برگردان قرآن هم توجه ویژه ای بدان مبذول شود. حال اگر بر همین مبنا بخواهیم صرفاً آیات توکل را در قرآن مورد بررسی قرار دهیم و آیاتی نظیر (علیه توکلت) در ۱۲۹/توبه و ۳۰/عد و ۸۸/هود و ۱۰/شوری و ۶۷/یوسف، و (علی الله توکلنا) در ۸۹/اعراف و ۸۵/یونس و مشابه آن در ۴/ممتحنه و ۲۹/ملک، و (علی ربه یتوکلون) را در پنج باری که آمده است، و (علیه توکلت و

الیه اُنیب) را در ۸۸/هود و ۱۰/شوری مورد بررسی قرار دهیم در آن صورت میزان ناهماهنگی در ترجمه بیشتر روشن خواهد شد و قطعاً قابل قبول نخواهد بود که مثلاً (ربنا علیک توکلنا و الیک اُنبا و الیک المصیر) در ۴/ممتحنه را که اگر هیچ قرینه یا سیاقی نباشد، لا اقل سه بار جار و مجرور مقدم شده به صورت (پروردگارا بر تو توکل کرده ایم و رو به سوی تو نهاده ایم و بازگشت به سوی توست) برگردان نماییم و آوردن قید (تنها) یا (فقط) را حتی برای یک بار هم لازم ندانیم. و یا سیاق و قرینه لفظی و معنایی را در آیه (ألا بذکر الله تطمئن القلوب) در ۲۸/رعد کاملاً نادیده بگیریم و آیه را به صورت بسیار ساده (بدانید که دلها به یاد خدا آرام می گیرند) ترجمه نماییم.

جایگاه حروف در ترجمه قرآن

اگر گفته شود بیشترین توجه به حروف - به ویژه در بحث ترجمه - به جایگاه معنایی آنها بر می گردد که باعث معنا بخشیدن به اسم و فعل در ترکیب عبارات و جمله سازی می شود؛ سخنی به گزاف گفته نشده است. امری که به نظر می رسد تا حدود زیادی در بسیاری از ترجمه های معاصر مورد غفلت قرار گرفته است. مؤلف «معجم النحو» در بیان معانی چهارده گانه ای که برای حرف (باء) ذکر کرده از جمله چنین آورده است: «(۱۳) الزائده، و هی للتوکید، نحو (کفی بالله شهیداً) [۷۸/نساء]» (الدقربی، تا، ص ۸۳). همچنین در باره حرف جرّ (من) می نویسد: «و لها خمسه عشر معنیً نجتزئ منها بسبع» (همان، ص ۳۷۸). آنگاه چنین ادامه می دهد: «(۴) الزائده، و فائدتها: التنصیص علی العموم، أو تأکید التنصیص علیه، و لا تكون زائده الا بشروط ثلاثه: (۱) أن یسبقها نفی أو نهی أو استفهام بهل. (۲) أن یكون مجرورها نكرة. (۳) أن یكون اّمّا فاعلاً نحو (ما یأتیهم من ذکر) [۲/انبیاء]. أو مفعولاً نحو (هل تُحسّ منهم من أحد) [۹۹/مریم]. أو مبتداءً نحو (هل من خالق غیر الله) [۳/فاطر]» (همان، ص ۳۷۹). چنانچه مشاهده می شود، تأکیدی بودن (من) در این حالت تا آن اندازه قطعی است که نه تنها پس از نفی، بلکه بعد از حرف استفهامی (هل) نیز زائده است و باعث تأکید در معنا می شود. قطعاً بسیار دور از ذهن است که تصور شود مترجمی از لحاظ تئوری این نکته را نداند یا با آن موافق نباشد. اما نکته قابل تأمل این است که اگر به زائده و تأکیدی بودن (باء) و (من) در این گونه موارد، اذعان نمودیم آیا نباید به لوازم آن یعنی بروز و ظهور چنین تأکیدی در ترجمه، پایبند باشیم؟ و در آن صورت، به ترجمه درنیامدن جنبه تأکیدی این حروف، و یا دوگانگی در ترجمه آنها توجیهی خواهد داشت؟ مثلاً وقتی (ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر) در ۱۰۷/بقره و ۱۱۶/توبه بدون (هیچ) و به صورت (شما جز او دوست و یاورى ندارید) برگردان می شود؛ ولی همین آیه در ۲۲/عنکبوت (به جای خداوند هیچ دوست و یاورى ندارید) و در ۳۱/شوری (برایتان جز خداوند هیچ کارسازى و یاورى نیست) ترجمه می شود، آیا قابل دفاع خواهد بود؟ یا وقتی حرف (لا) در (لا ریب فیها) یا (لا ریب فیها) را نفی جنس دانستیم (درویش، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۴ و ۴۸۵) آیا پذیرفته است که معادل فارسی آن، یعنی قید تأکیدی (هیچ) را در ترجمه ظاهر نسازیم یا ناهماهنگ عمل نموده، گاهی بیاوریم و زمانی نیاوریم؟ تازه اینها در صورتی است که تنها به دستور زبان توجه نماییم یا به قواعدی همچون قاعده «زیاده المبنى تدلّ علی زیاده المعنی» تمسک جوئیم. اما اگر به معنا و مضمون آیه، و سیاق آیات هم به عنوان یکی از مهم ترین ابزار مترجم در بحث ترجمه استناد کنیم در آن صورت تردیدی باقی نمی ماند که آوردن قید هایی

همچون (هرگز) یا (هیچ) در برگردان این قبیل آیات ضروری است. اکنون به اصل بحث باز گشته سخن را از قاعده «لای نفی جنس» پی می گیریم:

لای نفی جنس

به نظر می رسد مهم ترین ایرادی که در برگردان اسلوب های مختلف نفی پیش آمده به عدم یکنواختی ترجمه این قبیل آیات برمی گردد که زیر مجموعه «نظریه ترجمه» و «روش تحقیق» است. از سوی دیگر، آثار فراوان مترجم، تردیدی باقی نمی گذارد که ایشان در زمینه زبان و ادبیات عرب آگاهیهای زیادی دارد. با این همه، جای این پرسش همچنان باقی است که چگونه مترجمی با یک چنین توانمندی، وقتی به ترجمه آیات می پردازد، از برخی اصول مسلم آموخته های خویش غفلت می ورزد یا بدانها کم توجهی می کند؟ آیا جز این است که «نظریه ترجمه» را که بارها در مصاحبه های خویش بر اهمیت آن تأکید ورزیده کم ارج دیده و بر مبنای قواعد «روش تحقیق» عمل نکرده است؟ شاهد صادق این مسأله و نمونه آشکار آن دوگانگی پدید آمده در بحث حاضر است که نه تنها برای خواننده روشن نمی شود که معیار آوردن (هیچ) در برخی آیات و دلیل نیاوردن آن در موارد دیگر چیست؟ بلکه این مشکل نیز پیش می آید که اسم لای نفی جنس هم در برخی آیات، معرفه ترجمه می شود. به منظور روشن تر شدن بحث، تنها به دو آیه کوتاه و پرکاربرد زیر و ترجمه آنها بسنده می شود تا ضرورت بازنگری در آن به خوبی روشن شود:

الف- لا اله الا هو: این آیه که گاهی با مستثنای دیگر و به صورت (لا اله الا الله)، (لا اله الا انا)، (لا اله الا انت) و (لا اله الا الذی...) در آیات متعددی به کار رفته؛ گاهی به درستی، با قید منفی تأکیدی (هیچ) همراه شد ولی در موارد دیگری، بدون چنین قیدی به کار رفت که حداقل ایراد، عدم یکنواختی ترجمه است. علاوه بر این، در آوردن افزوده تفسیری درون قلاب یا بیرون آن هم یکنواخت عمل نشد خصوصاً که در موارد فراوانی، نشانه نکره بودن اسم را باید از افزوده درون قلاب فهمید که نادرست است. به نمونه هایی از این ناهماهنگیها توجه فرمایید: عبارت (لا اله الا الله) در ۳۵/صافات (معبود راستینی جز خداوند [یگانه] نیست) ترجمه شد در حالی که همین آیه در ۱۹/محمد (معبود [راستینی] جز خدا نیست) برگردان گردید. (لا اله الا هو) در موارد بسیار زیادی نظیر ۱۶۳/بقره، ۶۲/غافر، ۳/فاطر و ۸۸/قصص بدون (هیچ) و به صورت (معبود [راستینی] جز او نیست) ترجمه شد. در حالی که در برخی آیات همانند ۶۵/غافر، ۷۰/قصص و ۹/مزمّل (هیچ معبود [راستینی] جز او نیست) برگردان شد. همچنین عبارت (الله لا اله الا هو الحیّ القيوم) در ۲۵۵/بقره (خداوند [است که] معبود راستینی جز او نیست. زنده [و] تدبیرگر [هستی] است) ترجمه شد ولی همین آیه در ۲/آل عمران، به صورت (خدا [است که] معبودی [راستین] جز او نیست، زنده پاینده است) برگردان گردید. و مشابه آن در ۸۷/نساء (خدا [ست] که معبود [راستینی] جز او نیست) ترجمه شد و در ۸/طه و ۱۳/تغابن (خداوند است که هیچ معبود [راستینی] جز او نیست) برگردان شد. همچنین (لا اله الا انا) در ۲/نحل به صورت (هیچ معبود [راستینی] جز من نیست) برگردان گردید ولی در ۱۴/طه (معبود [راستینی] جز من نیست) ترجمه شد. اگرچه روشن است ترجمه هایی که با (هیچ) همراه است

و تأثیر حضور لای نفی جنس را بهتر بازتاب می دهد، درست تر است؛ ولی درستی یا نادرستی این یا آن ترجمه یک مطلب است، و ناهماهنگی و عدم یکنواختی ترجمه، مطلبی دیگر. حتی بحث بر سر یکسان سازی ترجمه هم نیست که امروزه یک اصل پذیرفته شده در ترجمه قرآن محسوب می شود؛ بلکه جدای از آن، سخن بر سر ناهماهنگی در برگردانهاست که در موارد متعددی رخ داده و دقت و تأمل بیشتری را طلب می کند. خصوصاً از جنبه بود و نبود قلابها که شاید به حدود ده هزار قلاب برسد و متأسفانه چنانچه در برگردان همین یک مثالی که ذکر شد مشاهده می شود بسیار آشفته و نامناسب و دور از شأن چنین ترجمه دقیق و امینی است که مترجم فرزانه باید برای برطرف ساختن آن به فکر راه چاره ای باشد.

ب- لا ریب فیه: نمونه دیگر این بحث، آیه مذکور است که به صورت (لا ریب فیه) یا (لا ریب فیها) بارها در سوره های مختلف در توصیف قرآن یا قیامت به کار رفت و در حالی که در ۲/بقره، ۲۵/آل عمران، ۸۷/نساء، ۱۲/انعام، ۳۷/یونس، ۹۹/اسراء، ۷/حج، ۵۹/غافر، ۲۶ و ۳۲/جاثیه و ۷/شوری بدون (هیچ) و به صورت (شکی/تردید) در آن نیست [روا] نیست) برگردان شد، در ۲۱/کهف و ۲/سجده همراه با (هیچ) و به صورت (هیچ شکی در قیامت نیست) و (هیچ شکی در آن روا نیست) ترجمه شد؛ در صورتی که سیاق آیات، حداقل در برخی از آنها، به ویژه در مواردی که از تردیدناپذیری وقوع قیامت سخن می گوید و با عباراتی نظیر (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا) همراه شده، کمترین شکی باقی نمی گذارد که آیه را باید در موارد بسیاری با تأکید ترجمه نمود. به علاوه، برای ترجمه ای که نه تنها از هزاران پرائز و قلاب برای بیان مقصود خود استفاده کرده؛ بلکه برای فهم بیشتر مخاطب، دهها نکته تفسیری را هم در متن ترجمه داخل نموده نباید چندان دشوار باشد که از قیدهای مذکور - لاقلاً درون قلاب یا پرائز - استفاده نماید. خصوصاً اگر به این نکته هم توجه شود که ناهماهنگی های اشاره شده تنها به دو مورد بالا منحصر نمی شود؛ بلکه در دهها آیه ای که با «لای نفی جنس» همراه شده نیز به خوبی محسوس است، چنانچه مثلاً (لا عاصم الیوم من امر الله) در ۴۳/هود (امروز هیچ نگاهدارنده ای از عذاب خدا نیست) ترجمه شد. و (لا تثریب علیکم الیوم) در ۹۲/یوسف (امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست). و (لا برهان له) در ۱۱۷/مؤمنون (هیچ دلیلی به [حقانیت] آن ندارد). (لا تبدیل لکلمات الله) در ۶۴/یونس (وعده های خداوند هیچ دگرگونی نمی پذیرد). ولی (لا تبدیل خلق الله) در ۳۰/روم که مشابه آن است بدون (هیچ) و به صورت (آفرینش خداوند دگرگونی نمی پذیرد) برگردان شد. ضمناً باید توجه داشت که واژه (دگرگونی) در دو عبارت اخیر نکره نیست و مترجم محترم معمولاً برای نکره ساختن واژه ای که به (ی) ختم می شود، پسوند (ای) به آخر کلمه اضافه می کند مانند (بدی ای) در ۴۰/شوری. (کوتاهی ای) در ۵۶/زمر. (فرانروایی ای) در ۳۵/ص. (نیکی ای) در ۶/احزاب و موارد دیگر. پس در اینجا هم باید (دگرگونی ای) بیاید تا نکره بودن اسم لای نفی جنس را بهتر برساند. همچنین در موارد بسیار زیادی بدون (هیچ) ترجمه شد مانند (لا مبدل لکلمات الله/لکلماته) در ۳۴ و ۱۱۵/انعام (برای وعده های خداوند/برای سخنانش تغییردهنده ای نیست)؛ (لا ظلم الیوم) در ۱۷/غافر (امروز ستمی [در میان] نیست)؛ (لا ناصر لهم) در ۱۱/محمد (آنان یآوری نداشتند) و (لا مرد له) در ۱۱/رعد (آن بازگرداندنی ندارد) ترجمه شدند. همین آیه در ۴۳/روم (برایش بازگشتی

نیست) و ۴۷/شوری (بازگشتی ندارد) برگردان شد. از آنجا که تعداد این قبیل آیات نسبتاً زیاد است به همین مقدار بسنده نموده، یادآور می شود که تقریباً در تمامی این موارد، سیاق آیات به خوبی نشان می دهد که در ترجمه باید قید (هیچ) بیاید. چنانچه در همین آیه یازدهم سوره محمد آمده است (ذَلِك بَأْنِ اللَّهِ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ). یعنی چون خداوند یاور مؤمنان است، طبیعتاً هیچ فرد یا گروه دیگری در جهان باقی نمی ماند که یاورِ کافران را بر عهده بگیرد. روشن است که وقتی لای نفی جنس، جدای از ماهیت اصلی اش، در یک چنین سیاقی قرار می گیرد باید ترجمه با هیچ همراه شود.

نکره در سیاق نفی

مترجم محترم در موارد متعددی که «نکره در سیاق نفی» قرار گرفته به گونه ای ترجمه نمودند که تردیدی باقی نمی گذارد که به این نکته به عنوان یک اصل مهم در برگردان قرآن باور دارند و بر همین اساس آیه (و لا تزر وازره وزر اخری) را که در آیات ۱۶۴/انعام، ۱۵/اسراء، ۱۸/فاطر، ۷/زمر و ۳۸/نجم آمده، همراه با قید منفی (هیچ) و به صورت (و هیچ بردارنده ای بار گناه/گناه) دیگری را بر ندارد/بر نمی دارد) برگردان نموده اند. با این تفاوت که واژه (گناه) را در ۱۶۴/انعام و ۳۸/نجم بدون قلاب و در سه مورد دیگر با قلاب آورده اند. این نکته که می توانست به عنوان یک قاعده در بسیاری موارد دیگر نیز خود را نشان دهد، در عمل آن گونه که باید در کل ترجمه بازتاب پیدا نکرد و حداقل نیمی از صدها آیه ای که مصداق بارز «نکره در سیاق نفی» است، به ویژه در آیاتی که تأییدی سیاق را به همراه دارد و معنا و مفهوم آیه به گونه ای است که قیدهایی همچون (هرگز) یا (هیچ) را می طلبد، همچنان بدون این قیدها برگردان شد. در حالی که روشن است مترجم باید پیش از آغاز ترجمه، در «روش تحقیق» خود به نظریه ای در برگردان آیات برسد، و پس از آن به ترجمه قرآن پردازد تا هم از اعمال سلیقه در حد امکان پرهیز شود، و هم ترجمه از یکنواختی لازم برخوردار گردد تا شاهد ناهماهنگی هایی از این دست در آن نباشیم. بر همین اساس، نمی توان پذیرفت مترجم محترم (لیس لوقعتها كاذبه) را در آیه دوم سوره واقعه با قید (هیچ) و به صورت (هنگام تحقیقش هیچ [نفس] دروغزنی ندارد) ترجمه نماید و (لیس له دافع) را در آیه دوم سوره معارج - که مشابهت لفظی و معنایی اش با ۲/واقعه تردیدناپذیر است - نیز با قید (هیچ) و این گونه برگردان فرماید (آن هیچ بازدارنده ای ندارد). ولی (ما له من دافع) در آیه هشتم سوره طور را که از جهات بسیاری شبیه آنهاست، خصوصاً که پس از شش سوگند قرار گرفته و پیش از آن هم آیه ای آمده که حتمیت وقوع عذاب الهی را حداقل با دو ادات تأکیدی بیان نموده (انَّ عذاب ربك لواقع)؛ اما بدون توجه به این چنین قرآینی، آیه را بسیار ساده و این گونه ترجمه فرموده اند: (آن بازدارنده ای ندارد). در حالی که در موارد متعددی می توان برای «نکره در سیاق نفی» هم مدلهایی را طراحی کرد و چارچوبها و الگوهایی را استخراج نمود که از کلی نگری و کلی گویی در این زمینه پرهیز شود و بر اساس آن بتوان در اسلوبهای مشابه، ترجمه هایی مشابه و یکنواخت عرضه نمود ذیلاً برخی نمونه ها به اجمال اشاره می شود تا میزان هماهنگی یا ناهماهنگی ترجمه ها مشخص شود:

الف- (ما ... من). حرف (ما) را در این اسلوب نافی به بدانیم یا شبیه به لیس و حجازیه (درویش، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۰۰ و ص ۱۵۸) تأثیری در اصل بحث ندارد؛ زیرا سخن بر سر این حرف و عامل بودن یا نبودن آن نیست بلکه در باره حرف جرّ (من) در یکی از پرکاربردترین شیوه های نفی در قرآن است که در ترجمه حاضر، برگردان یکسانی پیدا نکرد و برای مخاطب روشن نمی شود که بر چه اساسی در ترجمه بسیاری از این قبیل آیات، به درستی قید منفی (هیچ) آمد، اما در موارد نسبتاً زیادی چنین نشد؟ آیا سلیقه یا صلاحدید مترجم در آن تأثیرگذار بوده، یا مبانی فکری و نظری او، و یا جمله سازی و ترکیب کلمه ها و یا همه اینها؟ مثلاً (ما له فی الآخرة من خلاق) در ۱۰۲/بقره با قید هیچ و (در آخرت هیچ بهره ای ندارد) ترجمه شد ولی همین آیه در ۲۰۰/بقره بدون (هیچ) و به صورت (او را در آخرت بهره ای نیست) برگردان گردید و (اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة) در ۷۷/آل عمران به صورت (آن گروه در آخرت بهره ای نخواهند داشت) ترجمه شد. (ما لهم من دونه من ولی) در ۲۶/کهف با (هیچ) و به صورت (آنان جز او هیچ کارسازی ندارند) ترجمه شد، و (ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع) در ۴/سجده با (هیچ) و به صورت (جز او هیچ دوست و شفاعت کننده ای ندارید) برگردان گردید و (الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر) در ۸/شوری و (و ستمکاران هیچ کارساز و یاورى ندارند) ترجمه شد اما (و ما كان لهم من دون الله من اولیاء) در ۲۰/هود و (و در برابر خداوند دوستانی ندارند) برگردان گردید. از آنجا که نمونه این بحث فراوان است و دوگانگی در ترجمه آنها نیز به خوبی محسوس است ذیلاً به سه نمونه دیگر نیز اشاره می شود:

۱- یکی از نمونه های بارز این بحث در آیاتی است که پیامبران در مقابل عناد قوم خود، اعلام می کردند در برابر رسالتی که انجام می دهند هیچ اجر و مزدی از آنها طلب نمی کنند؛ ولی در تمامی این آیات که حدود دوازده آیه می شود بدون تأکید آمد و تنها در (ما استلکم علیه من اجر) در ۵۷/فرقان (هیچ) آمد و (من بر این کار از شما هیچ پاداشی نمی خواهم) ترجمه شد. در حالی که جدای از بحث (من) زاید در این قبیل آیات، نکره در سیاق نفی قرار گرفته و در چنین مواردی آوردن (هیچ) ضروری است.

۲- از نمونه های دیگری که با (هیچ) آمد آیات زیر است: (ما له من نفاق) در ۵۴/ص که (آن هیچ زوالی ندارد) ترجمه شد. (ما لها من فواق) در ۱۵/ص که (هیچ وقوفی ندارد)؛ و (ما لها من فروج) در ۶/ق که (در آن هیچ شکافی نیست) برگردان شدند. همچنین (ما لهم من محیص) در ۴۸/فصلت (هیچ راه رهایی ندارند)؛ و در ۳۵/شوری (هیچ گریزگاهی ندارند)؛ و (ما لنا من محیص) در ۲۱/ابراهیم (ما هیچ گریزگاهی نداریم) ترجمه شدند. ولی (ما للظالمین من انصار) در ۲۷۰/بقره و ۷۲/مائده بدون هیچ و (ستمکاران یاورانی ندارند) ترجمه شد. (ما لکم من ناصرین) در ۲۵/عنکبوت نیز (شما یاورانی ندارید) برگردان گردید. اما همین آیه در ۳۴/جاثیه (شما هیچ یاورانی ندارید) ترجمه شد. (ما لهم من ناصرین) در ۲۲ و ۵۶ و ۹۱/آل عمران، ۳۷/نحل و ۲۹/روم (آنان یاورانی نخواهند داشت) ترجمه شد و (ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع) در ۱۸/غافر (ستمکاران دوستی و شفیع که سخنش را بپذیرند، نخواهند داشت) برگردان گردید.

۳- (ما كان لكم علينا من فضل) در ۳۹/اعراف (شما هیچ برتری ای بر ما ندارید) ترجمه شد ولی (ما نری لكم علينا من فضل) در ۲۷/هود (برایتان بر خویشتن برتری ای نمی بینیم) برگردان شد. (ما مسنا من لغوب) در ۳۸/ق (هیچ خستگی به ما نرسید) ترجمه شد که البته برگردان (من لغوب) به (خستگی) که معرفه است صحیح نیست و باید همانند (برتری ای) نکره و (خستگی ای) ترجمه شود.

ب- (ما ... ب). حرف (ما) در این اسلوب نافیه باشد یا شبیه به لیس (درویش، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۲ و ۲۸ و ۱۴۰)؛ در ماهیت بحث تأثیری ندارد؛ زیرا سخن در کیفیت اعمال (ما) نیست، بلکه در بود و نبود حرف جرّ زاید (باء) و تأثیر معنایی آن است که مترجم در موارد بسیاری، این قبیل آیات را که بر دهها مورد بالغ می شود، بدون در نظر گرفتن (ب) ترجمه نمود؛ در حالی که سیاق آیات در موارد زیادی به خوبی نشان می دهد که آیه را باید با تأکید برگردان کرد چنانچه (ما أنا بباسط یدی الیک) در داستان فرزندان آدم در آیه ۲۸ سوره مائده به درستی (من هرگز دست خود را به سوی تو دراز نخواهم کرد) ترجمه شد. اما این شیوه درست در آیات بسیاری مورد غفلت قرار گرفت که ذیلاً به چند نمونه به اجمال اشاره می شود:

۱- از مواردی که قطعاً باید تأکید می شد و (هرگز) می آمد اما چنین نشد، در آیاتی است که خداوند نسبت های ناروایی را که مشرکان به پیامبر و قرآن می دادند، با بهره گیری از همین اسلوب، به شدت مردود می شمرد و باطل بودن اظهارات واهی آنها را به روشنی بیان می کند؛ به گونه ای که جای کمترین تردیدی باقی نمی گذارد که باید قید منفی (هرگز) را در طرد آن باورها، در متن یا شرح افزود. این نکته ای است که نه تنها در ترجمه، بلکه در تفسیر و کلام هم از مسلمات است، ولی در ترجمه حاضر چنین نشد. مثلاً (ما انت بنعمه ربک بکاهن و لا مجنون) در ۲۹/طور به صورت (تو به فضل پروردگارت کاهن و دیوانه نیستی) ترجمه شد. و (ما انت بنعمه ربک بمجنون) در ۲/قلم (تو به فضل پروردگارت دیوانه نیستی)؛ و (ما هو بقول شاعر ... و لا بقول کاهن) در ۴۱ و ۴۲/حاقه (آن گفته شاعر نیست ... و گفته کاهن [هم] نیست) ترجمه شد. در حالی که بجز سوره طور در دیگر سوره ها، نه تنها پیش از این آیات، چندین سوگند آمده، بلکه در آیات بعد نیز قرآینی دالّ بر اهمیت موضوع وجود دارد که تردیدی باقی نمی گذارد که آوردن قیدی چون (هرگز) یا (به هیچ وجه) و مشابه آن، کمترین کاری است که مترجم باید انجام دهد. تردیدی نیست آنچه در آغاز سوره قلم در آیه دوم مطرح شده، پاسخ مستقیم خداوند به آن چیزی است که در پایان این سوره در آیه ۵۱، از زبان مشرکان آمده که (و یقولون انه لمجنون) و در چنین مقامی باید در ترجمه (هرگز) بیاید. (و ما صاحبکم بمجنون) در آیه ۲۲ سوره تکویر (و این هم روزگارتان دیوانه نیست) برگردان شد. اما این اشکال در برگردان (ما بصاحبکم من جنه) در ۶۶/سباء که مشابه آن است برطرف شد و آیه به درستی (هیچ گونه دیوانگی ای در همنشین شما نیست) ترجمه شد و (ما بصاحبهم من جنه) در ۱۸۴/اعراف هم به درستی (این همسخن آنان هیچ دیوانگی ندارد) ترجمه شد. تنها ایرادی که به آیه اخیر وارد است معرفه آوردن (دیوانگی) است که باید همانند ۶۶/سباء عبارت (دیوانگی ای) بیاید. باید توجه نمود که آوردن (هرگز) یا (به هیچ وجه) در چنین مقامی، نه فقط با ترجمه و سیاق آیات سازگار است؛ بلکه با مبانی کلامی نیز کاملاً منطبق است. زیرا قرآن این سخن را به

صورت انتزاعی و ابتدای به ساکن ایراد نکرد، بلکه در پاسخ به اظهاراتی شبیه آیه ششم سوره حجر (و قالوا یا ایها الذی نُزِّلَ علیه الذکر انک لمجنون) بیان داشت و بر همین اساس، پذیرفتنی نیست که در جواب چنین گفتار ناصوابی صرفاً یک جمله خبری بسیار ساده بیان شود.

۲- عجیب است که آیه (و ما الله بغافل عما تعملون/يعملون) در هیچ مورد از حدود دوازده باری که در قرآن به کار رفته با تأکید همراه نشد چنانچه در آیات ۷۴ و ۸۵ و ۱۴۰ و ۱۴۹ و ۱۴۹ بقره، ۹۹ آل عمران، ۱۳۲/انعام، ۱۲۳/هود و ۹۳/نمل به خوبی قابل مشاهده است که بدون (هرگز) و به صورت (و خدا از آنچه می کنید/می کنند/انجام می دهند غافل نیست) آمده است. در حالی که اولاً همین فراز از آیه به روشنی تهدید و انذار را می رساند و باید با (هرگز) بیاید. ثانیاً سیاق آیات قبل و بعد گواهی می دهند که باید آیه را با تأکید ترجمه کرد. ثالثاً با تکیه بر فهم قرآن با قرآن و با استمداد از آیات دیگر می توان به ترجمه بهتر دست پیدا کرد؛ زیرا همان گونه که «تفسیر قرآن با قرآن» یک اصل بسیار مهم در فهم آیات است، «ترجمه قرآن با قرآن» نیز می تواند یک اصل کارآمد در برگردان آیات باشد. چنانچه دو آیه (لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون) در ۴۲/ابراهیم و (ما کنا عن الخلق غافلین) در ۱۷/مؤمنون را می توان به عنوان قرینه و شاهدی برای آوردن (هرگز) در برگردان عبارت مذکور دانست. که البته مترجم محترم در برگردان آیه نخست هم هرگز نیاورد و در ترجمه ۱۷/مؤمنون هم (هرگز) را به عنوان افزوده ای تفسیری درون قلاب آورد که نشان می دهد به تأثیر معنایی بای زاید چندان باور ندارد.

۴- (و ما هم بخارجین من النار) در ۱۶۷/بقره این گونه ترجمه شد (و آنان از آتش بیرون آینده نیستند). در حالی که خداوند از آیه ۱۶۵/بقره گروهی را توصیف می کند که وقتی در قیامت وارد جهنم می شوند و عذاب را می بینند، آرزو می کنند که ای کاش می توانستند از آن بیرون روند و توصیف قرآن در باره آنان این است که بیرون رفتن از آن هرگز امکان پذیر نیست. روشن است که در چنین مقامی آوردن تأکید ضروری است. مشابه این وضعیت در ۳۷/مائده است و در آنجا هم بدون (هرگز) ترجمه شد. همچنین (و ما نحن بمبعوثین) در آیه ۲۹/انعام بدون (هرگز) و به صورت (و ما برانگیخته نخواهیم شد) ترجمه گردید. اما با توجه به اصل آیه که از قول کافران است که (ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین) باید گفت اگر واقعاً بخش آغازین آیه قرینه ای برای آوردن (هرگز) در بخش پایانی آن نیست، بهتر است دو آیه بعد را هم به عنوان شاهد به آن ضمیمه کنیم تا معلوم شود که در آوردن (هرگز) نباید تردیدی روا داشت. عجیب است که مترجم دانشمند هزاران افزوده تفسیری را درون قلاب و پرانتز آورد، ولی آوردن (هرگز) را در چنین مواردی؛ حتی به عنوان شرح و توضیح، ضروری ندانست. در آیه ۳۷/مؤمنون (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین) که مشابه آیه پیشین است نیز بدون (هرگز) ترجمه شد در حالی که علاوه بر خود آیه، سیاق آیات قبلی هم نشان می دهد که باید هرگز بیاید. همچنین (و ما نحن بمعذبین) در ۳۵/سباء و ۵۹/صافات به صورت (و ما عذاب نخواهیم دید) برگردان شد.

ج- (لیس/ألیس ... ب). یکی دیگر از شیوه های نفی در قرآن، استفاده از اسلوب مذکور در برخی آیات است. مثلاً (ألیس هذا بالحق) در ۳۰/انعام که چنین ترجمه شد (آیا این حق نیست؟)، در حالی که هم این آیه و هم آیات قبل

و بعدش که در باره قیامت و عذاب جهنم است گروهی را توصیف می کند که جهان آخرت را انکار می کنند و خداوند در رد و نفی دیدگاه آنان چنین پرسش انکاری را مطرح می سازد و زمانی که آنها همه چیز را فهمیدند و گفتند **(قالوا بلی و ربنا)** در پاسخ شان می فرماید **(فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون)**. آیا در چنین مقامی نباید قیدی همانند (واقعاً) یا مشابه آن و لو داخل پранتز یا قلاب بیاید تا شدت توبیخ را بیشتر به مخاطب القا کند؟ مشابه این وضعیت در **(یوم يعرض الذين كفروا على النار أليس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون)** در ۳۴/احقاف است که بدون هیچ قیدی ترجمه شد. در جایی که مترجم **(لیس بی سفاهه)** را در ۶۷/اعراف بدون اینکه هیچ حرف جرّ زایدی بر سرش آمده باشد یا تأکیدی در ظاهر داشته باشد، صرفاً به دلیل قرار گرفتن نکره در سیاق نفی به درستی با (هیچ) و این گونه ترجمه می کند (در من هیچ گونه بی خردی نیست) چرا در آنجا که بر سر خبر (لیس) بای زاید می آید نتوان این گونه عمل کرد؟ (البته در اینجا اشتباه دیگری رخ داد و کلمه (سفاهت) به جای اینکه نکره و (بی خردی ای) ترجمه شود چنانچه (ضلاله) در شش آیه پیش از آن در **(لیس بی ضلاله)** در ۶۱/اعراف (گمراهی ای در من نیست) ترجمه گردید، به اشتباه معرفه و (بی خردی) برگردان گردید). همچنین خداوند از آیه ۷۷ سوره یس مسأله قیامت را با یادآوری آفرینش نخستین انسان مطرح کرده، سپس به روحیه ستیزه جوی آدمی اشاره می نماید و سرانجام در آیه ۸۱ این گونه نتیجه می گیرد **(أولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق المبین)**. (آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است توانا نیست بر آنکه مانند آنها بیافریند؟ چرا، و هموست آفریننده دانا). روشن است در چنین مقامی که مقام اثبات قدرت مطلق خداوند است، برای بیان نهایت تعجب و شگفتی از چنین خیال خام و نسنجیده ای، و نیز نشان دادن نهایت جهل و نادانی آنها باید قیدی همانند واقعاً یا حقیقتاً را، حداقل به عنوان شرح و توضیح داخل پранتز یا قلاب به ترجمه اضافه نمود تا مقصود آیه بهتر منتقل شود. مشابه این وضعیت، در برگردان ۴۰/قیامت **(ألیس ذلک بقادر علی ان یمیت الموتی)** نیز پیش آمده است که به صورت ساده و (آیا این [خدا] بر آنکه مردگان را زنده کند توانا نیست؟) ترجمه شد؛ در حالی که آیه از روی تمسخر و استهزا آنها را مخاطب قرار داده و می فرماید: آیا شما حقیقتاً گمان می کنید که قیامت در کار نیست و واقعاً برای حسابرسی برانگیخته نخواهید شد؟! یعنی با این همه شواهد و قراین، باز هم عناد و لجاج می ورزید و به حق گردن نمی نهید؟! از همین قبیل است برگردان آیه ۳۶ سوره زمر **(ألیس الله بکاف عبده)** که این گونه ترجمه شد (آیا خداوند برای بنده اش بس نیست؟) در حالی که سیاق آیه و آیات بعدی بیانگر آن است که باید از قیدهایی همانند (تنها، فقط، حقیقتاً، به راستی) و لو داخل پранتز استفاده کرد تا توحید خداوند در همه ابعادش به خوبی آشکار شود. شاید عجیب تر از این، مواردی باشد که آیه در صدد نفی ظلم و ستم از ساحت قدس الهی است ولی در ترجمه چنین دقتی به کار نرفت. مثلاً **(و ان الله لیس بظلام للعبید)** که در ۱۸۲/آل عمران (و خداوند هرگز بر بندگان ستمگر نیست) ترجمه شد، در ۵۱/انفال (و به آنکه خداوند بر بندگان ستمگر نیست)، و در ۱۰/حج (و گرنه خداوند بر بندگان ستمگر نیست) برگردان گردید. **(و ما ربک بظلام للعبید)** در ۴۶/فصلت (و پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست)؛ **(و ما انا بظلام للعبید)** در ۲۹/ق (و من به بندگان

ستمگر نیستیم) ترجمه شدند. همچنین (و ما الله یزید ظلماً للعالمین) در ۱۰۸/آل عمران و خداوند بر جهانیان ستمی روا نمی دارد) ترجمه شد. و (ما الله یزید ظلماً للعباد) در ۳۱/غافر (خداوند در حق بندگان ستم نمی خواهد) برگردان شد. در حالی که در این قبیل آیات علاوه بر سیاق، شواهد آیات دیگر هم مؤید است که باید در ترجمه (هرگز) بیاید.

د- (هل ... من). چنانچه پیشتر هم از «معجم النحو» نقل شد حرف پرسشی (هل) پیش از (من) زاید نشانه تأکید است. ولی ترجمه حاضر در این مورد از شیوه واحدی پیروی نکرد و مثلاً عبارت (فهل من مدکر) که شش بار در سوره قمر آمده در آیات (۵۱، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۳۲) بدون (هیچ) و به صورت (پس آیا پندپذیری هست؟) ترجمه شد اما در آیه ۴۰ با قید (هیچ) و به صورت (پس آیا هیچ پندپذیری هست؟) برگردان گردید که به نظر می رسد دقیقتر باشد. همچنین (هل تری من فطور) در ۳/ملک به درستی (آیا هیچ خللی می بینی؟) برگردان شد. و جالب این است که بخش نخست این آیه (ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت) است که بر اساس اسلوب (ما ... من) به درستی (در آفرینش [خدای] رحمان هیچ نابسامانی نمی بینی) ترجمه شد. با این توضیح که اگرچه در آوردن (هیچ) درست عمل شد ولی واژه (نابسامانی) معرفه است و برطبق شیوه نگارشی مترجم باید (نابسامانی ای) باشد. همچنین (فهل تری لهم من باقیه) در ۸/حاقه (پس آیا از آنان هیچ اثری بازمانده می بینی؟) برگردان شد. ولی (هل لنا من شفعاء) در ۵۳/اعراف بدون (هیچ) و به صورت (پس آیا برای ما شفیعی هستند؟) و (هل الی خروج من سبیل) در ۱۱/غافر (آیا به سوی برآمدن [از دوزخ] راهی هست؟) ترجمه شدند. همچنین (هل الی مرد من سبیل) در ۴۴/شوری (آیا هیچ راهی به بازگشت هست؟)؛ (هل من محیص) در ۳۶/ق (آیا هیچ گریزگاهی هست؟)؛ (ما لهم من محیص) در ۴۸/فصلت (هیچ راه رهایی ندارند) و در ۳۵/شوری (هیچ گریزگاهی ندارند) ترجمه شدند.

ه- (لای نهی ... نون تأکید): در موارد متعددی، فعلهای نهی با نون تأکید ثقیله همراه شدند که تقریباً در همه آیات بدون تأکید برگردان شدند مانند (فلا تکونن من الممترین) در ۱۴۷/بقره، ۱۱۴/انعام و ۹۴/یونس که (پس از شک آوردگان/دودلان مباش) ترجمه شد. همچنین (و لا تکونن من المشرکین) در ۱۴/انعام و ۱۰۵/یونس (و از مشرکان مباش) ترجمه شد. اما همین آیه در ۸۷/قصص به درستی (و هرگز از مشرکان مباش) برگردان گردید.

برگردان تأکیدها

از آنجا که در مورد تأکیدها و چگونگی برگردان آنها سخنان بسیاری گفته شد بدون پرداختن به آن مباحث بعضاً تکراری، تنها به این نکته اشاره می شود که نباید همه تأکیدها را در (إن) و (أن) یا (قد) و (لقد) خلاصه کرد و با تکرار این سخن همیشگی و کلیشه ای که نمی توان تمام آنها را به فارسی برگردان نمود خیال خود را آسوده ساخت. هیچ کس مدعی نیست که می توان یا باید همه این حروف را در ترجمه ظاهر ساخت. این کار نه شدنی است و نه لازم. ولی می توان توقع داشت که حداقل در موارد مشابه یکسان ترجمه شوند. اما مسأله تأکیدها به مراتب فراتر از این حروف است و آنها را دستکم باید در سه حوزه مستقل مورد بررسی قرار داد: الف-ادات تأکیدی ب- اسلوبهای تأکیدی ج- اسلوبهای شرطی-تأکیدی. هر یک از این سه حوزه بحث خاص خود را دارد که ذیلاً به بخشی از آنها به اجمال اشاره می شود:

الف-ادات تأكیدی. آنچه محل بحث است و بیشترین دیدگاه های موافق و مخالف را به خود معطوف ساخته به همین مسأله، یعنی اادات تأکیدی نظیر (إِنَّ، أَنْ، قَدْ، لَقَدْ، لَنْ) مربوط می شود که موضوع دشواری است و اتفاق نظری در برگردان آنها وجود ندارد و بیش از آنکه ضابطه مندی در ترجمه آنها مدنظر باشد سلیقه مترجم و نگاه تفسیری وی است که حرف نهایی را می زند که تا حدود زیادی غیرعلمی است. به باور نگارنده، آنچه در این بحث مهم است و در اولویت نخست قرار دارد این است که لاقل در آیات مشابه یکسان عمل نمود و اجازه نداد دو یا چند آیه مشابه ای مانند ۱۰ و ۱۱۶/آل عمران دو گونه ترجمه شوند. کاری که در برگردان برخی آیات مشابه دیگر نظیر (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) یا (فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ) انجام می شود و ترجمه یکسانی می یابند. نمی شود (انه هو العليم الحكيم) را در ۸۳/یوسف بدون کمترین تأکیدی به صورت (او دانای فرزانه است) ترجمه نمود ولی مشابه آن را در ۳۰/ذاریات (بی گمان او فرزانه داناست) برگردان کرد. یا (انک انت العزيز الحكيم) را در ۱۲۹/بقره (بی گمان تویی پیرومند فرزانه) ترجمه کرد ولی همین آیه را در ۱۱۸/مائده (تویی که پیرومند فرزانه ای) برگردان کرد. یا (انک انت السميع العليم) را در ۱۲۷/بقره (همانا که تویی شنوای دانا) ترجمه نمود ولی همین آیه را در ۳۵/آل عمران بدون تأکید و (تویی که شنوای دانایی) برگردان کرد چنانچه (ان الله هو الغني الحميد) را در ۶۴/حج که علاوه بر (إِنَّ) و ضمیر فصل، لام تأکید هم دارد بدون تأکید و (خداوند بی نیاز ستوده است) برگردان نمود. در حالی که در چنین آیاتی به غیر از (همانا) یا قیدی دیگر که بیانگر تأکید است باید (تنها) یا (فقط) که نشاندهنده انحصار است نیز بیاید یا لاقل با یک قید تأکیدی همراه شود چنانچه (ان الله هو العزيز الحكيم) در ۶۲/آل عمران (به راستی خداوند پیرومند فرزانه است) ترجمه شد. و از این موارد ناهماهنگ تقریباً زیاد است که نیازمند بازنگری است خصوصاً که این ناهماهنگی تنها به تأکیدهای اواخر آیات منحصر نمی شود بلکه در تمامی بخشهای آیات به خوبی ملموس است. بر همین اساس، به نظر می رسد که نباید این موضوع بسیار مهم را در سطح آیات مشابه نگه داشت یا مسأله را میان صفر و صد قرار داد و حکم کرد که ترجمه بشوند یا نشوند. بلکه باید با تأمل بیشتری به بحث پیرامون آنها پرداخت تا به تدریج راه حلهای بهتری از درون این مباحثات سر برآورد. چنانکه اگر همین نقد و نظرها در مورد معادلهای کهنی همانند (همانا) و (به درستی که) نبود، امروزه شاهد معادلهای بیشتری در ترجمه های معاصر نبودیم. معادلهایی نظیر (بی گمان، بی شک، بی تردید، البته، به یقین، به طور قطع، به طور حتم، با اطمینان، یقیناً مطمئناً، حتماً، قطعاً، تحقیقاً، به نیکی، به خوبی، به شایستگی، که، بداند که، بدانید که، بدانند که، چرا که و ...) که همگی در ترجمه های معاصر کاربرد دارند. روشن است که همین نقد و نظرها مترجمان را بر آن داشت که در این زمینه به تکاپو برخیزند و معادلهای متنوعی بیابند. اکنون نیز باید چنین کرد و به وضع موجود قانع نشد و از ترجمه نشدنهای اادات تأکیدی بارها سخن گفت تا مترجمان آینده در پی راه حلهای دیگری باشند. با این مقدمه به پاره ای از اادات تأکیدی و ناهماهنگی در ترجمه آنها توجه فرمایید:

-(إِنَّ). به نظر نمی رسد برگردان این حرف در ترجمه حاضر تابع قاعده خاصی باشد، چنانچه متأسفانه در بیشتر ترجمه های معاصر نیز چنین است. مثلاً روشن نیست چرا (إِنَّ) در (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ

من الله شيئاً) در ۱۰/آل عمران در ترجمه ظاهر شد و آیه (به راستی آنان که کفر ورزیده اند اموال و فرزندانشان چیزی از [عذاب] خدا را از آنان باز ندارد) ترجمه شد ولی همین آیه در ۱۱۶ همین سوره بدون ترجمه ماند و (آنان که کفر ورزیده اند ...) برگردان شد؟ یا چرا (إن) در آغاز (إن الذین آمنوا والذین هادوا و النصاری و الصابئین) در ۶۲/بقره و ۱۷/حج با تأکید و (به راستی کسانی از مؤمنان ...) ترجمه شد، ولی همین آیه در ۶۹/مائده بدون تأکید و (مؤمنان و یهودیان و ...) ترجمه شد؟ یا چرا (إن الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا ...) در ۷۲/انفال (آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند ...) ترجمه شد ولی مشابه آن در ۲۱۸/بقره (به راستی آنان که ایمان آوردند و ...) برگردان گردید؟ و متأسفانه از این موارد تقریباً زیاد است که ذکر مثالهایی بیشتر موجب تطویل مقال می شود. حتی یک عبارت کوتاه هم دو گونه ترجمه شد مثلاً (إنه علیم بذات الصدور) در ۴۳/انفال و ۷/زمر و ۲۴/شوری (بی گمان او به راز دلها داناست) ترجمه شد ولی در ۵/هود و ۳۸/فاطر و ۱۳/ملک (او به راز دلها داناست) برگردان شد که تردیدی باقی نمی گذارد که بیش از هر چیز، تابع برداشت و سلیقه مترجم است. البته این سخن هرگز به معنای منفی آن نیست زیرا سلیقه و برداشت متخصص لزوماً بد نیست و بخشی از تخصص و علم و آگاهی اوست، بلکه صرفاً بیان این نکته است که حرف مذکور در موارد فراوانی ترجمه شد و در آیات بسیاری چنین نشد. در حالی که قطعاً می توان در موارد متعددی، در برگردان این حرف ضابطه مند عمل کرد و تنها در بخش محدودی از کاربردهای (إن) مجبوریم به تشخیص و سلیقه مترجم اعتماد کنیم. و آن هم در جمله های خبری است که در آغاز یا پایان آیات آمده است چون هنوز چارچوب و ضابطه ای برایش تعریف نشده است. اگرچه در این مورد هم باید دقت کرد و آیات مشابه را یکنواخت ترجمه کرد ولی مطمئناً در آینده برای برگردان این بخش هم مدل‌هایی طراحی می شود. آنچه در مورد (إن) قابل چشم پوشی و اغماض است تنها به این بخش مربوط می شود که می تواند همانند (واو) عطف یا استیناف در نظر گرفته شود اما در سایر موارد که (إن) در جمله های انشایی به کار رفته و در تار و پود این جمله ها درهم تنیده شده، دیگر نمی توان ذوقی و سلیقه ای عمل کرد. بلکه باید روشمند و ضابطه مند ترجمه نمود. برای رسیدن به چنین منظوری باید دانست که تکیه صرف بر دستور زبان برای برگردان این حرف یا ترجمه نکردن آن راه به جایی نمی برد. زیرا نحو ما بر مبنای قرآن تنظیم نشده است. بلکه مترجم باید در این مورد از «شم قرآنی» خود کمک بگیرد و بداند که یکی از مطمئن ترین راههایی که می توان برای برگردان این حرف بدان تکیه کرد، توجه به «سیاق آیات» است که هیچ کس در اهمیت آن تردید روا نداشته است. در این صورت، حتی اگر به اختلاف مشرب فکری و ذوقی مترجمان، اختلافاتی هم در ترجمه پاره ای آیات پدید آید باز قابل دفاع خواهد بود چرا که به یک منبع قابل اتکایی استناد دارد. به عنوان نمونه وقتی قرآن در ۱۹۷/بقره می فرماید: (تزودوا فان خیر الزاد التقوی) و مترجم ترجمه می کند: (و ره توشه بگیرید که بهترین ره توشه پرهیزگاری است) چنین ترجمه ای نمی تواند مورد قبول باشد؛ زیرا قرار گرفتن این بخش از آیه در دل یک بخش بزرگتر (و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الابصار) به همراه آیات قبل و بعدش شهادت می دهند که آیه را باید با تأکید ترجمه کرد. ضمن اینکه می توان از آیه ۲۱۵/بقره (و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم) که این گونه ترجمه شد (و هر نیکی

که انجام می دهید [بدانید] که خداوند به آن آگاه است) نیز به عنوان قرینه ای برای بیان تأکید در این آیه کمک گرفت.

(قد). این حرف در موارد متعددی برای بیان ماضی نقلی است و نیازی به ترجمه ندارد. چنانچه **(و قد دخلوا بالكفر و هم قد خرجوا به)** در ۶۱/مائده (حال آنکه با کفر درآمده و با آن بیرون رفته اند) ترجمه شد. علی رغم اینکه میزان ترجمه شدن این حرف بیش از دیگر ادات تأکیدی به ویژه **(لقد)** است ولی مواردی هم یافت می شود که حتی در آیات مشابه دوگونه ترجمه شد. مثلاً **(قد جائکم رسل من قبلی بالبينات)** در ۱۸۳/آل عمران (به یقین پیش از من فرستادگانی معجزه ها ... آوردند) ترجمه شد. **(قد جائکم الرسول بالحق من ربکم)** در ۱۷۰/نساء (بی گمان [این] رسول، حق را از [جانب] پروردگارتان برای شما آورده است) برگردان گردید. در آیه ۱۵/مائده هم دوبار **(قد جائکم)** آمد و تنها در بار دوم (به راستی) آمد و در آیه نوزدهم این سوره هم که دوبار همین عبارت تکرار شد تنها برای بار دوم (آری) آمد. **(قد جئتکم بآیه من ربکم)** در ۴۹/آل عمران (من از [جانب] پروردگارتان نشانه ای برای شما آورده ام) شد و **(قد جئتکم ببینه من ربکم)** در ۱۰۵/اعراف (بی گمان نشانه ای از [سوی] پروردگارتان برای شما آورده ام) و **(قد جئتکم بالحکمه)** در ۶۳/زخرف (برایتان حکمت آورده ام) ترجمه شدند.

(لقد). اگرچه مترجم محترم تلاش بسیاری نمود تا این حرف تأکیدی را در ترجمه ظاهر سازد؛ ولی میزان ترجمه نشدنش هم به اندازه ای است که گاهی شبهه دوگونه برگردان را تداعی می کند. مثلاً **(و لقد آتینا موسی الكتاب)** در ۸۷/بقره و ۱۱۰/هود و ۴۳/قصص و ۳۵/فرقان و ۴۵/فصلت (و حقاً به راستی که به موسی کتاب [آسمانی] دادیم) ترجمه شد ولی در ۴۹/مؤمنون و ۲۳/سجده (و به موسی کتاب [آسمانی] دادیم) برگردان گردید که می توان پرسید با آیه **(و آتینا موسی الكتاب)** در ۲/اسراء چه تفاوتی دارد که (و به موسی کتاب [آسمانی] دادیم) ترجمه شد؟ اگر فقط عبارت **(و لقد آتینا)** را در دهها آیه ای که به کار رفته مورد بررسی قرار دهیم میزان ناهماهنگی در این قسمت به خوبی مشخص می شود. به سختی می توان پذیرفت در توجیه چنین ناهماهنگی گفته شود (ان) یا **(لقد)** در هر آیه معنایی خاص دارد و تنها مترجم است که آن را فهمیده و بر اساس آن ترجمه کرده است.

(ل/لام ابتدائیت). مترجم در برگردان این حرف تلاش نموده است که در حد امکان در ترجمه بازتاب پیدا کند و در موارد بسیاری هم به درستی چنین نمود مانند ۲۱/اسراء، ۳۰/نحل، ۱۲۷/طه، ۴۵/عنکبوت، ۲۶/زمر، ۱۰/غافر، ۱۶/فصلت، ۳۳/قلم و ۴/ضحی؛ ولی این شیوه در پاره ای آیات مورد غفلت قرار گرفت و در مواردی این گونه نشد. مثلاً **(و للدار الآخرة خیر للذین یتقون)** در ۳۲/انعام (و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پروا می دارند، بهتر است) ترجمه شد. **(و للدار الآخرة خیر للذین اتقوا)** در ۱۰۹/یوسف (و به راستی سرای آن جهانی برای پرهیزگاران بهتر است)، **(و لعذاب الآخرة أشق)** در ۳۴/رعد (و قطعاً عذاب آن جهانی سخت تر است) برگردان گردیدند. اما **(لاجر الآخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون)** در ۵۷/یوسف بدون تأکید و (پاداش آن جهانی برای کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگاری می کردند، بهتر است) ترجمه شد. همچنین **(و لاجر الآخرة اکبر)** در ۴۱/نحل (و پاداش آخرت بزرگتر است) برگردان گردید. (در مورد ترکیب وصفی یا اضافی **(الدار الآخرة)** باید گفت **(الدار الآخرة)** پنج بار در ۹۴/بقره

و ۳۲/انعام و ۱۶۹/اعراف و ۷۷ و ۸۳/قصص آمده است و (دار الآخرة) دو بار در ۳۰/نحل و ۲۹/احزاب به کار رفت. ولی تقریباً در همه موارد به صورت موصوف و صفتی ترجمه شد. به علاوه می توان پرسید آیا با تکیه بر نحو عربی موجود می توان به راحتی این ترکیب وصفی را توجیه کرد در حالی که در بیشتر موارد به صورت اضافی به کار رفته مانند (ثواب الآخرة) در ۱۴۵/آل عمران، (لقاء الآخرة) در ۱۴۷/اعراف و ۱۶/روم (اجر الآخرة) در ۵۷/یوسف و ۴۱/نحل (عذاب الآخرة) در ۱۰۳/هود و ۳۴/رعد)؟

ب- اسلوبهای تأکیدی. شکل دیگری از تأکیدهای قرآنی که نباید در برگردان آنها سلیقه ای عمل کرد به اسلوبهایی بر می گردد که برای بیان موضوعی خاص از دو یا چند حرف تأکیدی در یک عبارت استفاده شده است. به گونه ای که با اطمینان می توان گفت: اینجا دیگر بحث (إن) یا (قد) در آغاز یا پایان آیه نیست که با ترجمه آن موافق باشیم یا مخالف. بلکه در اینجا با استفاده از همان ادات تأکیدی، یک مدلی طراحی شده که بیانگر یک شیوه خاص بیانی است که جز با برگردان مؤکد آیه به هیچ شکل دیگری نمی توان هدف آیه را به درستی به مخاطب القا نمود. دلیل بارز مطلب هم این است که هیچ مترجمی را نمی توان یافت - حتی آنان که مخالف برگردان (إن) و (قد) هستند - که لااقل بخشی از تأکیدهای این قبیل آیات را ترجمه نکرده باشد. مثلاً در سوره حج از آیه ۵۸ تا آیه ۶۷ در چند نوبت از (إن)، (لام تأکید) و (ضمیر فصل) در اواخر آیات استفاده شده است که تقریباً همه مترجمان، تمام یا برخی از آنها را در ترجمه بازتاب داده اند که این خود بهترین دلیل است که نمی توان به این گونه تأکیدها که تعداد آنها هم نسبتاً زیاد است بی توجه بود و بلکه باید در برگردان آنها از قیدهای تأکیدی مناسبی استفاده کرد. ولی حتی اگر بدین مطلب هم باور نداشته باشیم، باز در اینکه نباید ناهماهنگی و دوگانگی در ترجمه پیش بیاید قطعاً تردیدی نیست. ولی این نکته در موارد متعددی در ترجمه حاضر مغفول ماند و گاهی با ترجمه هایی ناهماهنگ مواجه می شویم که ذیلاً برخی نمونه ها به اجمال یادآوری می شود:

- (إن ... ل). کاربرد این شیوه در قرآن نسبتاً زیاد است و میزان ناهماهنگی در ترجمه هم به خوبی محسوس. البته این سخن هرگز بدان معنا نیست که مترجم باید در تمامی دهها آیه ای که این شیوه بیانی در آنها به کار رفته ترجمه را با تأکید همراه سازد، بلکه اشاره به این است که مترجم باید در وهله اول این الگوهای زبانی را به رسمیت بشناسد و در نظریه ترجمه خویش چگونگی برگردان آنها را برای خود حل نماید و ریزه کاریهایی را که برای برگردان یا عدم برگردان آنها لازم است در ذهن خود طراحی نماید و سپس آنها را در ترجمه پیاده نماید. به عبارت دیگر، نباید در این گونه اسلوبهای بیانی سردرگم و بلاتکلیف بود و منتظر ماند تا هرگونه که اقتضای کلام بود عمل کرد یا بر مبنای ذوق و سلیقه اقدام نمود. بلکه باید اینچنین تأکیدها را به عنوان یک مدل و یک شیوه بیان به رسمیت شناخت و پس از آن برای چگونگی برگردانش برنامه ریزی کرد. آنچه بیش از همه در این اسلوب مهم است یکنواختی برگردان است که نشاندهنده روشمند عمل کردن مترجم است. اما این یکنواختی باید ضابطه مند باشد و بر اساس یک چارچوب خاصی انجام پذیرد. مثلاً در مواردی که سیاق آیات مؤید است یا قواعد تفسیری اجازه می دهد یا قرائن و شواهدی دال بر تأکید وجود دارد، می توان ترجمه را با تأکید همراه ساخت و در آنجا که

چنین مؤیدهایی وجود ندارد برگردان آیه را بدون تأکید عرضه نمود تا دایره اعمال سلیقه محدود گردد. ذیلاً به برخی ناهماهنگیها در ترجمه این قبیل آیات توجه فرمایید: (أَنْتُمْ لِتَشْهَدُونَ... در ۱۹/انعام بدون تأکید و (آیا شما گواهی می دهید ... ؟) ترجمه شد. همچنین (و الله يعلم انهم لكاذبون) در ۴۲/توبه (و خداوند می داند که آنها دروغگویند)؛ و (و الله يشهد انهم لكاذبون) در ۱۰۷/توبه و ۱۱/حشر (و خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند)؛ و (اذا جئک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله يعلم انک لرسوله و الله يشهد ان المنافقین لكاذبون) در نخستین آیه سورة منافقون (چون منافقان به نزد تو آیند گویند: گواهی می دهیم که تو رسول خدایی. و خداوند می داند که تو رسول اوئی. و خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگویند) ترجمه شدند. در حالی که در این قبیل آیات، هم به قرینه لفظی که وجود همین اسلوب باشد و هم به قرینه معنایی یعنی سیاق آیات و هم با تکیه بر «فهم قرآن با قرآن» می توان دریافت که آوردن تأکید تا چه اندازه ضروری است. چنانچه (و إِنَّ جَهَنَّمَ لَظِيظَةٌ بِالْكَافِرِينَ) در ۴۹/توبه و ۵۴/عنکبوت چنین شد (و بی گمان/به راستی که جهنم فراگیر کافران است) برگردان گردید. همچنین (و انا لصادقون) در ۸۲/یوسف و ۴۹/نمل (و ما راستگوییم) ترجمه شد. ولی همین آیه در ۱۴۶/انعام (و بی گمان ما راستگوییم) و در ۶۴/حجر (و ما قطعاً راستگوییم) برگردان گردید. و (ان الله علی نصرهم لقدیر) در ۳۹/حج (خداوند بر یاری کردن آنان تواناست)؛ و (ان الله لقوی عزیز) در ۴۰/حج (که خداوند توانای پیرومند است) ترجمه شد ولی همین آیه در ۷۴/حج (بی گمان خداوند توانای پیرومند است) برگردان شد. و (انی علیه لقوی امین) در ۳۹/نمل (من بر آن [کار] توانای امین هستم) ترجمه شد در حالی که سیاق آیه گواهی می دهد که باید تأکید بیاید. و (اِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَي النَّاسِ) در ۷۳/نمل (و [بدان که] پروردگارت بر مردمان دارای فضل است) ترجمه شد ولی (ان الله لذو فضل علی الناس) در ۲۴۳/بقره (به راستی خداوند بر مردم دارنده فضل است) و در ۶۰/یونس (حقا که خداوند بر مردم صاحب فضل است) و در ۶۱/غافر (به یقین خداوند بر مردم فضل دارد) برگردان گردیدند. (اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) در ۴۱/هود (بی گمان پروردگارم آمرزنده مهربان است). ولی (اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) در ۱۱۰ و ۱۱۹/نحل (بدانکه [پروردگارت پس از این/آن آمرزنده مهربان است) شد. (ان الله لعليم حلیم) در ۵۹/حج با تأکید (و به راستی خداوند دانای بردبار است) ترجمه شد و (ان الله لعفو غفور) در ۶۰/حج (به راستی خداوند بخشاینده آمرزگار است) برگردان گردید ولی همین آیه در ۲/مجادله بدون تأکید (و خداوند بخشنده آمرزگار است) ترجمه شد.

- (إِنَّ ... لَ ... ضَمِيرٌ فَصْلٌ). اگرچه کاربرد این شیوه به اندازه اسلوب قبلی نیست؛ ولی در مجموع قابل توجه است و مترجم محترم هم در برگردان این شیوه بسیار تلاش نمود تا حداقل یک تأکید بیاورد. ولی در پاره ای موارد چنین نشد و شبهه دوگونه برگردان از بین نرفت. مثلاً (إِنَّ هَذَا هُوَ الْقِصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ آلَةٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) در ۶۲/آل عمران با تأکید (و حقا که داستان راست همین است و معبود [راستینی] جز خدا نیست. و به راستی خداوند پیرومند فرزانه است) ترجمه شد. همچنین (ان هذا هو الفضل المبين) در ۱۶/نمل (بی گمان این فضل

پیدا [ای خداوند بر ما] است؛ (و ان الله هو خير الرازقین) در ۵۸/حج (و به یقین خداوند بهترین روزی دهندگان است) ترجمه شدند ولی (ان الله هو الغنی الحمید) در ۶۴/حج در همان صفحه و به فاصله چند آیه بدون تأکید (و خداوند بی نیاز ستوده است) برگردان شد. این دوگانگی در موارد دیگر هم مشهود است.

-(ل... ن). اگرچه کاربرد این شیوه در قرآن بیش از دو اسلوب پیشین است و طبیعتاً نباید انتظار داشت که بسیار هماهنگ برگردان شده باشند؛ ولی تلاش مترجم در این جهت صرف شد که تا حد ممکن آنها را در ترجمه بازتاب دهد و انصافاً هم در موارد بسیاری در انجام آن موفق عمل کرد. با این حال، موارد متعددی را می توان شاهد آورد که حتی در آیات مشابه هم یکسان برگردان نشد که لازم است تجدیدنظری در این زمینه انجام پذیرد. مثلاً (لیجمعنکم) در ۸۷/نساء بدون تأکید و (شما را ... گرد خواهد آورد) ترجمه شد. ولی در ۱۲/انعام به درستی (قطعاً شما را... گرد خواهد آورد) برگردان گردید. (لأقطعن أیدیکم و أرجلکم من خلاف) در ۱۲۴/اعراف (البته دستهایتان و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید) ترجمه شد. ولی همین آیه در ۷۱/طه و ۴۹/شعراء بدون تأکید و (دستانتان و پاهایتان را برخلاف جهت همدیگر می بُرم/خواهم برید) ترجمه شد. (لنخرجنهم) در ۳۷/نمل (بی گمان آنان را ... بیرون خواهیم راند) ترجمه شد. ولی مشابه آن در ۵۳/نور بدون تأکید آمد. در داستان آفرینش آدم، سخن شیطان که گفت (لأزینن) در ۳۹/حجر (البته... آراسته جلوه دهم) ترجمه شد و (لأقعدن) در ۱۶/اعراف بدون تأکید و (می نشینم) برگردان شد و پاسخ خداوند که فرمود (لأملأن) در ۱۸/اعراف و ۸۵/ص با تأکید و (به یقین/قطعاً پُر خواهم کرد/خواهم انباشت) ترجمه شد؛ اما همین عبارت در ۱۳/سجده بدون تأکید و (پُر می کنم) برگردان گردید. (و لنجزین) در ۹۶/نحل و مشابه آن در ۲۷/فصلت و (فلنحیینه) در ۹۷/نحل هم بدون تأکید ترجمه شدند. (لتؤمنن به و لتنصرنّه) در ۸۱/آل عمران (باید به او ایمان آورید و او را یاری دهید) شد.

ج- اسلوبهای شرطی-تأکیدی. شیوه دیگری که در بحث تأکیدها وجود دارد بدین صورت است که ادات تأکیدی در درون یک جمله شرطی به گونه ای جای گرفته اند که جداسازی آنها از مفهوم شرط غیرممکن است و به همین جهت باید آیه را با همان بار معنایی تأکیدی برگردان نمود. البته ممکن است برخی مترجمان با این ایده موافق نباشند. ولی حتی با این فرض هم در اینکه در موارد مشابه باید یکسان ترجمه نمود نمی توان تردید داشت. به برخی نمونه های این بحث توجه فرمایید:

-(إن ... فقد). مترجم فاضل تلاش نموده که تمامی آیاتی را که بر این اسلوب نازل شده اند با یک قید تأکیدی بیاورد که نمونه هایش تقریباً زیاد است مانند (فان آمنوا ... فقد اهتدوا) در ۱۳۷/بقره (پس اگر ... ایمان آورند در حقیقت راه یافته اند) ترجمه شد. و (ان کنت قلتہ فقد علمته) در ۱۱۶/مائده (اگر آن را گفته باشم بی گمان آن را دانسته ای) برگردان گردید. و (الآن تنصروه فقد نصره الله) در ۴۰/توبه (اگر او را یاری نکنید در حقیقت خداوند به او یاری کرد) ترجمه شد. در ۳۸ و ۷۱/انفال هم با قید تأکیدی ترجمه شد. ولی (ان أسلموا فقد اهتدوا) در ۲۰/آل عمران (اگر مسلمان شده اند [بدانند] که راه یافته اند) برگردان گردید.

- (مَنْ ... فقد). در این شیوه نیز در موارد نسبتاً زیادی از قیده‌های تأکیدی متنوعی در ترجمه استفاده شد مانند (و مَنْ يَأْتِ الْحَكْمَةَ فَقَدْ أَوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) در ۲۶۹/بقره که (و هر کس که به او حکمت داده شد، در حقیقت خیر بسیار [به او] داده شده است) ترجمه شد. و (مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ) در ۲۳۱/بقره که (هر کس چنین کند به راستی بر خود ستم روا داشته است) برگردان شد. و (مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ) در ۱/طلاق که (هر کس از حدود خداوند تجاوز کند، در حقیقت بر خود ستم کرده است) برگردان گردید. و نیز مانند (مَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ) در ۸۰/نساء که (هر کس از رسول [خدا] اطاعت کند، در حقیقت از خدا فرمان برده است)، و (مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) در ۱۰۸/بقره که (کسی که کفر را به [جای] ایمان جایگزین کند، حقا که راه راست را گم کرده است) ترجمه شدند. با این حال در موارد قابل توجهی معادلی در ترجمه نیامد و به ویژه در آیات مشابهی که علاوه بر این قرینه لفظی، به قرینه معنایی و شهادت سیاق آیات و ضرورت یکنواختی ترجمه در چنین آیات مشابه حتماً باید یک قید تأکیدی می آمد مانند (مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ) در ۷۲/مائده که به درستی همراه با یک قید تأکیدی (بی گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند) ترجمه شد. ولی مشابه آن در (مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا) در ۴۸/نساء (هر کس که به خدا شرک آورد، گناهی بزرگ بر یافته است)، و (مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا) در ۱۱۶/نساء (هر کس که به خداوند شرک آورد، به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است) هر دو بدون تأکید ترجمه شدند. (مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) در ۱۰۰/نساء نیز بدون تأکید و (کسی که هجرت کنان به سوی خدا و رسول او از خانه اش بیرون شود آنکه مرگ او را دریابد پاداشش بر خداوند است) برگردان شد. ضمناً باید یادآور شد که علاوه بر این ایرادی که از نظر روشمندی و روش شناسی در برگردان آیات مذکور پیش آمده، چند اشکال محتوایی دیگر هم در این ترجمه ها به چشم می خورد که متأسفانه کم و بیش در سرتاسر ترجمه مشهود است. نخست اینکه (مَنْ) که اسم شرط است در مواردی به اشتباه، اسم موصول (=کسی که) ترجمه شد. دیگر اینکه روشن نیست چرا فعل شرط در آیه اول به صورت ماضی ترجمه شد؟ در حالی که اسم شرط حتی اگر بر سر ماضی بیاید هم معنا را به مضارع بدل می کند که نمونه هایش در همین ترجمه نسبتاً زیاد است. و سوم اینکه وجود بیش از ده هزار قلاب در موارد بسیار زیادی که قطعاً از صدها مورد تجاوز می کند و باید در بحث مجزای دیگری بدان پرداخت، متأسفانه بسیار مشکل آفرین است که یک مورد ساده آن این است که مثلاً حرف جر (مَنْ) در دهها آیه به صورت (از [جانب/سوی]) ترجمه می شود (و البته گاهی این شیوه فراموش می شود و (از جانب/سوی) برگردان می گردد)؛ ولی حرف جر (إِلَى) چنین وضعیتی ندارد و (به سوی) ترجمه می گردد. و از این مهمتر گاهی با حذف عبارت داخل قلاب، جمله قبل و بعد با هم بی ارتباط می شوند و قلابها که قاعدتاً باید توضیحی و تفسیری باشند، در مواردی، نقش محوری و اصلی پیدا می کنند و گاهی بدون آنها ترجمه نامفهوم می شود. مانند (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) در ۲۵۶/بقره که (پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، [بداند] که به دستاویزی [بس] محکم چنگ زده است) ترجمه شد. حتی گاهی عبارت (بداند) به

همراه (که) داخل قلاب قرار می گیرد مانند (من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلّالاً مبیناً) در ۳۶/احزاب که به صورت (کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند [بداند که] در گمراهی آشکاری گرفتار آمده است) برگردان شد. چنانچه (من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً) در ۷۱/احزاب نیز (هر کس که از خداوند و رسول او اطاعت کند [بداند که] به کامیابی ای بزرگ نایل آمده است) ترجمه گردید. در حالی که (بداند که) را می توان یکی از معادل‌های (إن) دانست که نیازی ندارد داخل قلاب قرار بگیرد چنانکه در بسیاری از ترجمه های دهه هشتاد و نود چنین شد.

-(من ... إن). به کارگیری این شیوه در قرآن زیاد و ناهماهنگی در ترجمه آن نیز به خوبی محسوس است و میزان ترجمه نشدنش به مراتب بیش از موارد قبل است. مثلاً (من یتوکل علی الله فإن الله عزیز حکیم) در ۴۹/انفال (هر کس بر خداوند توکل کند، به راستی خداوند پیرومند فرزانه است) ترجمه شد. (من یکتمها فانه آثم قلبه) در ۲۸۳/بقره (هر کس که آن را پنهان کند، بی گمان دلش گنهکار است) برگردان گردید. ولی (من تطوع خیراً فان الله شاکر علیم) در ۱۵۸/بقره (اگر کسی [افزون بر واجبات] نیکی کند، [بداند که] خدا قدر داناست)؛ (من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب) در ۱۹/آل عمران (هر کس به آیات خدا کفر ورزد [بداند] که خداوند زودشمار است)؛ (من اوفی بعهده واتقی فان الله یحب المتقین) در ۷۶/آل عمران (هر کس که عهد خود را به جای آورد و پرهیزگاری کند، [بداند] که خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد)؛ (من کفر فان الله غنی عن العالمین) در ۹۷/آل عمران (هر کس کفر ورز [بداند] که خداوند از جهانیان بی نیاز است)؛ (من یکفر بعد منکم فانی أعذبه عذاباً...) در ۱۱۵/مائده (کسی از شما که پس از آن کفر ورزد، من او را به عذابی گرفتار کنم...)؛ (من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم) در ۲۳/جن (آنان که خدا و رسول او را نافرمانی کنند آنان را آتش دوزخ است)؛ (من أعرض عنه فإنه یحمل یوم القیامه وزراً) در ۱۰۰/طه (هر کس که از آن رویگردان شود او روز قیامت بار [گناهی] بر دوش خواهد کشید) و (من أعرض عن ذکری فإن له معیشة ضنکاً) در ۱۲۴/طه (هر کس از یاد من رویگردان شود، زندگانی ای تنگ خواهد داشت) ترجمه شدند؛ در حالی که جدای از این قرینه لفظی، سیاق آیات در همه موارد مذکور نیز آوردن قید تأکیدی را ضروری می داند. ضمن اینکه ناهماهنگی و عدم یکنواختی بسیار زیادی در چگونه آوردن عبارت تفسیری (بداند که/بدانند که) و مشابه آن، حتی در آیاتی که بیانگر موضوع واحدی هستند نیز به روشنی پیداست چنانچه (فمن اضطر فی محمصه غیر متجانف لإثم فإن الله غفور رحیم) در ۳/مائده (پس هر کس بی آنکه متمایل به گناه باشد، در [حال] گرسنگی [به خوردن محرّمات] ناچار گردد، بداند که خداوند آمرزنده مهربان است) برگردان شد. ولی در ۱۴۵/انعام بدون تأکید و (هر کس که ناچار گردد، بی آنکه سرکش و تجاوزکار باشد [از آن بخورد] پروردگارت آمرزنده مهربان است) ترجمه گردید و در ۱۱۵/نحل (هر کس بی آنکه ستمکار و تجاوزگر باشد، ناچار شود [و از آنها بخورد بداند که] خداوند آمرزنده مهربان است) برگردان شدند.

-(ما ... إن). برگردان این اسلوب آنچنان ناهماهنگ است که اگر تنها به ترجمه پاره ای از آیات سوره های بقره تا نساء مراجعه شود برای اثبات مدعای نگارنده کافی خواهد بود. به عنوان مثال به برگردان این آیات که در موارد

متعددی مشابه یکدیگر هستند توجه فرمایید: (و ما تفعلوا من خیر فإِنَّ الله به علیم) در ۲۱۵/بقره (و هر نیکی که انجام می دهید [بدانید] که خداوند به آن آگاه است) ترجمه شد. و (ما تفعلوا من خیر فإِنَّ الله کان به علیماً) در ۱۲۷/نساء (کار نیکی که انجام می دهید خداوند به آن داناست) برگردان گردید که علاوه بر ایراد روش شناسی مذکور، در مثال نخست بجای (نیکی) باید همانند موارد متعدد دیگر (نیکی ای) بیاید و در مثال دوم واژه (هر) از ترجمه افتاده است. همچنین (ما أنفقتم من نفقه او نذرتم من نذر فان الله یعلمه) در ۲۷۰/بقره (هر انفاقی که انجام دهید و هر نذری که ببندید؛ به راستی خداوند آن را می داند) ترجمه شد. ولی در همان صفحه در آیه ۲۷۳/بقره (ما تُنْفِقُوا من خیر فان الله به علیم) که از هر نظر مشابه آن است بدون تأکید و (هر مالی که انفاق می کنید خداوند به آن داناست) برگردان گردید و آیه (ما تُنْفِقُوا من شیء فان الله به علیم) در ۹۲/آل عمران هم بدون تأکید و (هر چیزی را که می بخشید، خداوند به آن داناست) ترجمه شد. همچنین آیه (ان تکفروا فإِنَّ لله ما فی السموات و ما فی الارض) در ۱۳۱/نساء با تأکید و (اگر کفر ورزید به راستی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست) برگردان شد اما همین آیه در ۱۷۰/نساء بدون تأکید و (اگر کفر ورزید، آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست) ترجمه شد. و مشابه آن هم در ۸/ابراهیم بدون تأکید آمد. (ان تصلحوا و تتقوا فإِنَّ الله کان غفوراً رحیماً) در ۱۲۹/نساء بدون تأکید و (اگر اصلاح کنید و پروا بدارید، خداوند آمرزنده مهربان است) ترجمه شد. ولی (و ان تحسنوا و تتقوا فإِنَّ الله کان بما تعملون خیراً) در ۱۲۸/نساء با عبارت (بدانید که) معادل (فإن) و بدون استفاده از قلاب (و اگر نیکی کنید و پروا بدارید، بدانید که خداوند به آنچه می کنید آگاه است) برگردان گردید. اما (و ان تلووا او تعرضوا فإِنَّ الله کان بما تعملون خیراً) در ۱۳۵/نساء با به کارگیری قلاب (و اگر زبان به تحریف گشایید یا روی گردان، بدانید که) خداوند به آنچه می کنید آگاه است) ترجمه شد و (ان تصبروا و تتقوا فإِنَّ ذلك من عزم الامور) در ۱۸۶/آل عمران (و اگر صبر کنید و پروا دارید [بدانید که] آن [صبر و پروا] از کارهای سترگ است) برگردان گردید که به خوبی نشان می دهد ترجمه از این نظر تا چه اندازه ناهماهنگ است.

-(إن...إن). در این شیوه در بیشتر موارد، آیات بدون تأکید برگردان شدند مانند (و ان تفعلوا فانه فسوق بکم) در ۲۸۲/بقره (و اگر [چنین] کنید، آن [کار] برای شما نافرمانی است) ترجمه شد. و (فإن انتهوا فإِنَّ الله بما يعملون بصیر) در ۳۹/انفال (پس اگر [از شرک] دست بردارند، خداوند به آنچه می کنند بیناست) برگردان گردید. در مواردی هم با قید تأکیدی ترجمه شد مانند (و ان عزموا الطلاق فإِنَّ الله سمیع علیم) در ۲۲۷/بقره (و اگر قصد طلاق کردند، به راستی خداوند شنوای داناست) برگردان شد. و آیه (فإن عدنا فإِنَّ ظالمون) در ۱۰۷/مؤمنون (پس اگر [به کفر] بازگردیم، آنگاه به راستی ستمکار خواهیم بود) ترجمه شد. اما در موارد نسبتاً زیادی عبارت (بدانند که) بدانید (که) و مشابه آن در درون قلاب و به شکل ناهماهنگ به کار رفت و توان اظهار نظر قطعی را از مخاطب می گیرد که آیا برای تأکید است یا خیر؟ مانند (فإن انتهوا فإِنَّ الله غفور رحیم) در ۱۹۲/بقره (و اگر دست نگه داشتند [بدانند که] خداوند آمرزنده مهربان است) ترجمه شد. و (فان فاءوا فان الله غفور رحیم) در ۲۲۶/بقره (پس اگر [به زنان] نشان [بازگشتند] بدانند که [خداوند آمرزنده مهربان است] برگردان شد. یا (فان تولوا فإِنَّ الله لا یحب الکافرین)

در ۳۲/آل عمران که (و اگر روی گردانند [بدانند که] خداوند کافران را دوست ندارد)؛ و (فان تولوا فإن الله عليم بالمفسدين) در ۶۳/آل عمران که (اگر روی برتافتند [بدان که] خدا به [حال] فسادکاران داناست)؛ و (ان تبدوا خيراً... فإن الله كان غفوراً قديراً) در ۱۴۹/نساء که (اگر کاری نیک را آشکار کنید... [بدانید که] خداوند بخشاینده تواناست)؛ و (ان تولوا فانی اخاف عليكم عذاب يوم كبير) در ۳/هود که (و اگر روی گردان شوید، [بدانید که] از عذاب روز بزرگ بر شما بیمناکم) ترجمه شدند. (عذاب روز بزرگ) باید نکره باشد

-(لئن ... ل ... ن). خوشبختانه بسیاری از آیاتی که بر این سیاق نازل شدند با تأکید ترجمه شدند که نمونه بارز آن آیه (و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله) و مشابه آن است که در همه مواردی که به کار رفته با قید تأکیدی است و نشان می دهد که در این مورد دقیق و روشمند عمل شده است مثلاً (و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض... ليقولن الله) در ۶۱/عنکبوت (و اگر از آنان پرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ... البته گویند خداوند) برگردان شد و مشابه آن در ۶۳/عنکبوت، ۲۵/لقمان، ۳۸/زمر و ۹ و ۸۷/زخرف نیز با تأکید ترجمه شدند. همچنین (لئن أنجانا من هذه لنكونن من الشاكرين) در ۶۳/انعام (اگر ما را از این [محنت] رهایی بخشد، بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود)؛ و (لئن أنجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين) در ۲۲/یونس (اگر ما را از این [مهلکه] نجات دهی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود) ترجمه شدند. حتی در برخی آیات که دوبار این شیوه به کار رفت در ترجمه هم دوبار تأکید آمد مانند (لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتكونن من الخاسرين) در ۶۵/زمر که (اگر شرک آوری، بی گمان عملکردت نابود شود و به یقین از زیانکاران شوی) ترجمه شد. عبارت (لنكونن من الخاسرين) نیز در ۲۳ و ۱۴۹/اعراف به درستی (البته از زیاندیدگان/زیانکاران خواهیم بود) برگردان شد. و آیه (لئن مستهم نفعه من عذاب ربک ليقولن...) در ۶۶/انبیاء (اگر یک دم از عذاب پروردگارت به آنان رسد حتماً گویند...) ترجمه شد. آیات ۱۴۹/اعراف، ۷۷/انعام و ۱۱/حشر نیز با تأکید برگردان شدند. اما این شیوه پسندیده در همه موارد مراعات نشد و در برخی آیات، شاهد ترجمه های بدون تأکید هستیم مانند (لئن امرهم لیخرجنن) در ۵۳/نور که (اگر به آنان فرمان دهی [برای جهاد] بیرون آیند) ترجمه شد. آیات ۷۳/نساء، ۱۲/مائده، ۶۵ و ۷۵/توبه و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰/هود نیز بدون تأکید ترجمه شدند. این اسلوب شکل دیگری هم دارد که به صورت (لئن ... ل) به کار رفته و غالباً با تأکید همراه شده است مانند (و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفره من الله و رحمه ...) در ۱۵۷/آل عمران که (و اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید بی گمان آمرزش و بخشایشی از [جانب] خدا...) ترجمه شد. و مانند (و لئن متم او قتلتم لالی الله تُحشرون) در ۱۵۸/آل عمران که (و اگر بمیرید یا کشته شوید، قطعاً به نزد خدا برانگیخته می شوید) برگردان گردید.

-(لای نهی ... ن). یکی دیگر از شیوه های نفی به کارگیری لای نهی به همراه نون تأکید ثقیله هست که معمولاً مترجمان در برگردان این قبیل آیات به میزان کم یا زیاد از قیدهای منفی نظیر (هرگز)، (به هیچ وجه)، (زنهار) و مشابه آن استفاده می کنند. البته در این زمینه اتفاق نظر جامعی وجود ندارد و غالباً بر اساس ذوق و سلیقه عمل می شود. اما نکته حائز اهمیت این است که در ترجمه حاضر در هیچ موردی از چنین قیدهایی استفاده نشد و ترجمه

همانند آن است که گویی اصلاً نون تأکید ثقیله ای در آیه وجود ندارد. مثال بارزش در آیاتی است که با (لا تحسبن) یا (لا یحسبن) آغاز می شود و در آیات ۱۶۹ و ۱۷۸ و ۱۸۰ و ۱۸۸ آل عمران و ۸ انفال آمده است.

ده نکته ترجمه پژوهانه

نگارنده از یک دهه پیش تا کنون تمامی فعالیت‌های پژوهشی خود را بر محور «ترجمه پژوهی قرآن» متمرکز ساخت تا شاید بتواند با دانش افزایی لازم و تجربه اندوزی کافی، ترجمه قرآنی عرضه نماید که درصد خطاها و اشتباهاتش از دیگر ترجمه‌ها کمتر باشد. برای رسیدن به چنین منظوری، لازم بود یک آسیب شناسی اجمالی از ترجمه‌های موجود انجام بگیرد تا به این شبهه یا پرسش پاسخ داده شود که چرا علی رغم اینکه در «دانشمند»ی مترجمان قرآن و میزان علم و آگاهی‌شان کمترین تردیدی وجود ندارد، در ماحصل کارشان که همین ترجمه‌های موجود باشد این همه ضعف و کاستی پدید آمده که حدود هزار و پانصد مقاله در نقد و بررسی آنها نگاشته شده است؟ جمع بندی نهایی آنچه که به دست آمده بی آنکه اصراری بر درستی اش باشد به شرح زیر است:

۱- نخستین ایرادی که قطعاً مهم‌ترین نکته در این زمینه محسوب می‌شود و دیگران هم بارها بدان تصریح کرده‌اند این است که همه دشواریهای برگردان قرآن به مترجم مربوط نمی‌شود، بلکه بخش اعظم این دشواریها به سختی برگردان شش هزار و چند صد آیه قرآن بر می‌گردد که هراندازه مترجم توانمند باشد و هر چقدر هم که دقت و وسواس به خرج دهد، باز هم کاستی‌هایی در ترجمه اش پدید می‌آید و چنین به نظر می‌رسد که «رؤیای ترجمه بی غلط از قرآن»، واقعی‌ترین رؤیایی است که همچنان رؤیا باقی خواهد ماند. هنر مترجم این است که به هر میزان که می‌تواند تلاش نماید تا حجم ایرادهای ترجمه اش کمتر شود. و الا فکر اینکه روزی برسد که بتوان قرآن را با همه ظرایف و دقایقش ترجمه نمود از اساس باطل است. بنابراین باید پذیرفت که در همه ترجمه‌ها از این نظر ایرادهایی ناخواسته پدید می‌آید که سلیقه مترجم در بروز آن مدخلیتی ندارد. بلکه برگردان دقیق وحی نامه الهی سخت و دشوار است و باید با نهایت دقت انجام پذیرد تا شاید حجم این ایرادها کمتر شود.

۲- دومین ایرادی که شاید بزرگ‌ترین ضعف ترجمه‌های موجود نیز تلقی شود که باعث شد بیشترین کمبودها در ترجمه‌های فعلی پدید آید این است که متأسفانه بسیاری از مترجمان قرآن پیش از شروع به ترجمه، از عناصر بسیار مهم ترجمه قرآن بی بهره‌اند یا از آن غفلت نموده‌اند و نه تنها «نظریه ترجمه» ندارند و از اصول و ضوابط «فن ترجمه» پیروی نمی‌کنند، بلکه اساساً به قواعد «روش تحقیق» یا چارچوب‌ها و اسلوب‌های آن که رکن اصلی پژوهشها و تحقیقات امروزی به حساب می‌آید هم کمترین توجهی ندارند و احتمالاً از آن بی‌خبرند. به همین علت مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مترجمان، علی‌رغم «دانشمند»ی، هرگز نمی‌توانند «روشمند» عمل کنند و خطاها و لغزش‌های متعددی از این ناحیه در ترجمه شان پدید می‌آید و مثلاً دو آیه به ظاهر ساده نظیر (لا ریب فیه) یا (لا اله الا الله) را در سوره‌های نخستین به گونه ای ترجمه می‌کنند و در سوره‌های میانی یا پایانی، به شکلی دیگر. دلیل این خطا چیزی نیست جز بی توجهی به اصول و مبانی «روش تحقیق» که با تأسف فراوان همچنان هم مورد بی مهری قرار می‌گیرد و از آن غفلت می‌شود و نمونه‌های آن در همه ترجمه‌های موجود فراوان است که برخی

شواهد آن را در ضمن مباحث پیشین مشاهده کردیم. پذیرفتن یا نپذیرفتن این قواعد یک مطلب است که به داشتن «نظریه ترجمه» مربوط می شود و یکسان عمل کردن و آوردن یا نیاوردن معادلها به داشتن «روش تحقیق» ارتباط پیدا می کند و غفلت از آنها باعث بروز اشکال می شود که نقطه ضعف مهم ترجمه های موجود است. در حالی که اگر بتوان با مبانی «روش تحقیق» در برخی دانش ها با اندکی تسامح برخورد کرد، در امر مهمی همچون ترجمه قرآن قطعاً نباید چنین کرد یا آن را دست کم گرفت.

۳- به همان میزان که به کارگیری «روش تحقیق» و داشتن «نظریه ترجمه» در برگردان قرآن با اهمیت تلقی می شود و در زمره عناصر اصلی و تأثیرگذار ترجمه به حساب می آید، آگاهی های تفسیری نیز همین نقش و جایگاه را دارد و بر مترجم قرآن لازم است که از آگاهی های تفسیری خوبی برخوردار باشد و در این مسیر به جایگاهی برسد که به هنگام ترجمه قرآن تابع صرف اندیشه های تفسیری دیگران نباشد بلکه خود صاحب رأی و نظری در این زمینه باشد تا ترجمه اش ابتکاری و اجتهادی یا لاقط مستقل و غیر وابسته باشد و نه کاملاً اقتباسی و وابسته. به عبارت دیگر، مترجم قرآن باید علاوه بر بهره مندی از «نظریه ترجمه»، دارای «نظریه تفسیری» هم باشد تا بتواند به هنگام ترجمه، مجتهدانه عمل نماید؛ زیرا اگر قرار باشد مترجمی برای اثبات دیدگاه های خود، همواره به اندیشه های تفسیری این یا آن مفسر استناد کند، هرگز مترجم واقعی محسوب نمی شود و کارش هم طراز اول و ممتاز تلقی نمی گردد. به همین دلیل، غالب مفسرانی که پس از نگارش یک دوره تفسیر به ترجمه روی می آورند معمولاً موفق ترند. البته این سخن هرگز یک قاعده کلی نیست و نمی توان گفت هر کس مفسر خوبی بود، لزوماً مترجم خوبی هم خواهد بود؛ بلکه این برداشت، یک نگاه غالبی است و معمولاً این گونه است که اگر مفسری به ترجمه قرآن پردازد بهتر می تواند در برگردان آیات توفیق یابد.

۴- ایراد دیگری که باعث بروز پاره ای ضعفها در بسیاری از ترجمه های موجود شده این است که نه تنها بسیاری از مترجمان از «آگاهی های ترجمه پژوهانه قرآنی» برخوردار نیستند، بلکه بسیاری از آنها بدون توجه به صدها مقاله ای که در طی سه دهه اخیر در نقد و بررسی این ترجمه ها به نگارش درآمده اقدام به ترجمه قرآن می نمایند. آنچه از مطالعه برخی ترجمه های موجود بر می آید این است که گویا از نظر بعضی مترجمان، تنها آگاهی از دو زبان فارسی و عربی برای برگردان قرآن کافی است. در حالی که دانستن زبان فارسی و عربی برای ترجمه قرآن آنچنان واضح است که اصلاً محور بحث نیست و در اثبات دانستن یا ندانستن آن نباید وقت صرف کرد. معلوم است کسی که می خواهد قرآن را ترجمه کند باید از آگاهی های لازم در زمینه هر دو زبان در بیشترین حد ممکن برخوردار باشد. نه فقط ترجمه قرآن به زبان فارسی چنین است، بلکه برگردان هر متنی از هر زبانی به زبان دیگر چنین است، به ویژه در زمینه استعاره ها، کنایه ها، تشبیه ها، مجازها و اصطلاحات خاص زبانی که در همه زبانها کم و بیش وجود دارد. بنابراین نه تنها آگاهی کافی از زبان مبدأ و مقصد یک شرط لازم و ضروری در برگردان قرآن است که در همه دوره ها مطرح بوده و خواهد بود، بلکه شناخت ظرافتهای زبانی و ریزه کاریهای پیدا و پنهانی که در هر دو زبان وجود دارد نیز امری مهم و حیاتی است تا مترجم بتواند بخشی از زیبایی های لفظی و ظاهری قرآن را به زبان مقصد برگردان نماید. اما آنچه امروزه ضرورت بیشتری پیدا کرده و سهم اساسی تری در برگردان آیات دارد، به

گونه ای که بدون اطلاع از آن هرگز نباید به ترجمه قرآن روی آورد، آگاهی درخور و بایسته از دو امر حیاتی دیگر است که در گذشته سابقه نداشته است. این دو امر عبارت‌اند از: الف- آگاهی از دانش زبانشناسی و بهره‌مندی کافی از اصول و مبانی این دانش مهم. ب- اطلاع از محتوای صدها مقاله ای که در نقد و بررسی ترجمه‌های قرآن منتشر شده و استفاده بهینه از آنها. مگر می‌توان پذیرفت تحول زبان، نیازمندی‌های زمانه و تغییر ذائقه نسلها، انگیزه مترجمان برای ارائه ترجمه‌های جدید باشد، ولی خود مترجمان از اصول اولیه زبانشناسی و مبانی ابتدایی آن که بحث و بررسی پیرامون همین تحول زبان و نیاز زمانه است بی‌خبر باشند؟! نکته‌های بسیار مهمی در زبانشناسی وجود دارد که مترجم باید از آنها آگاه باشد تا ترجمه اش علاوه بر دقت کافی و شیوایی لازم، به زبان مخاطب و نسلی که ترجمه برایش صورت گرفته نزدیک باشد. علاوه بر این، در بیشتر مقاله‌های نقد ترجمه، مطالب بسیار دقیقی مطرح شده که بی‌اطلاعی از آنها باعث می‌شود مترجم در پاره‌ای موارد، بسیار خام و نپخته عمل کند. حتی اگر بتوان در مواجهه با دانش زبانشناسی اندکی با مسامحه برخورد کرد و پذیرفت که مترجم بخشی از آنچه را که در این دانش آمده، به صورت ارتكازی می‌داند و در عمل پیاده می‌کند، قطعاً چنین تسامح و اغماضی را نمی‌توان در مورد مقاله‌های مذکور روا داشت و عدم مراجعه مترجم بدانها را توجیه نمود. مترجمان آینده باید بدانند که موظفند این مقاله‌ها، یا لاقلاً بخشهایی از آنها را مطالعه نمایند و از محتوای علمی آنها در ترجمه خویش بهره ببرند تا همانند مترجمان پیشین گرفتار همان لغزش‌های تکراری نشوند که آنها گرفتار شدند. شاید ذکر یک مورد ساده باعث روشن تر شدن بیشتر موضوع شود. آقای استادولی که هم مترجم قرآن است و هم منتقد ترجمه‌های قرآن، یک مورد از لغزش‌های مترجمان قرآن را بارها در مقاله‌های نقد ترجمه خود یادآوری نمود و آن را در زمرة «لغزشگاه‌های ترجمه قرآن» برشمرد که آخرین مورد آن در مقاله ای آمده است که در نقد و بررسی ترجمه دکتر یثربی آورده است. در این مقاله که در شماره پاییز و زمستان ۱۳۹۶ مجله قرآنی «ترجمان وحی» منتشر شده، در مورد برگردان عبارت «یا صاحبی السجن» در آیات ۳۹ و ۴۱ سوره یوسف چنین آمده است: «(یا صاحبی السجن)». (ای دو یار زندانی ام). یاء در صاحبی یاء تثنیه است نه یاء متکلم، و در اصل صاحبین بوده و در اثر اضافه شدن به السجن نون آن افتاده است. ترجمه درست [آیه چنین است]: (ای دو زندانی)... (استادولی، ترجمان وحی، ش ۴۲، ص ۱۵۳). این ترجمه صرفاً نظر جناب استادولی نیست بلکه در برخی ترجمه‌های ممتاز دیگر هم آمده است. اما بسیاری از مترجمان، از جمله آقای بهرامپور در ترجمه عبارت مذکور دچار لغزش شده در برگردان آیه ۳۹/یوسف (ای دو رفیق زندانی ام) آورده و در ترجمه ۴۱/یوسف (ای دو یار زندانی من) برگردان نموده و در شرح واژه‌ها در ذیل هر دو آیه نیز چنین آورده است: «یا صاحبی السجن: ای دو دوست زندانی من». که تردیدی باقی نمی‌گذارد که به جایگاه تثنیه ای (یاء) کاملاً بی‌توجه بوده است و آن را به اشتباه، یای متکلم فرض نموده که علاوه بر متن، در شرح و توضیح واژه‌ها هم عیناً همان لغزش را تکرار کرده است. و از این نمونه‌ها در همه ترجمه‌ها تقریباً فراوان است که نیازی به ذکر آنها نیست. در حالی که اگر مترجم بداند که پیش از ترجمه باید به مقاله‌های نقد ترجمه مراجعه کند و آنها را به دقت بخواند قطعاً میزان لغزش‌هایش به حداقل می‌رسد.

۵- اشکال اساسی دیگری که در ترجمه‌های موجود پیش آمده و شاید کمتر مترجمی را بتوان پیدا نمود که توجه جدی و عمیقی بدانها نموده باشد این است که حجم «یافته‌ها و نکته‌های ترجمه‌پژوهی» و میزان «ایده‌ها و نظریه‌های ترجمه پژوهانه» ای که مترجمان این قبیل آثار عرضه کرده باشند آن قدر محدود و اندک است که مصداق بارز «النادر کالمعدوم» به شمار می‌آید به گونه ای که گویا اساساً چنین نکته‌ها و ایده‌هایی هرگز وجود خارجی نداشته‌اند. این فقر آشکاری که در بسیاری از ترجمه‌ها وجود دارد، به زبان حال اعلام می‌کند که در بروز و ظهور بسیاری از ترجمه‌های قرآن، کمترین خلاقیت و ابتکاری به کار نرفته و به همین علت، بسیاری از آنها در موارد فراوانی مشابه هم هستند و این شبهه را ایجاد می‌کنند که گویا مترجمان از روی دست همدیگر نوشته‌اند. این ایراد مهم که ناشی از ضعف آگاهی‌های ترجمه پژوهانه برخی مترجمان است به طور ضمنی بیانگر این واقعیت است که مترجمان قرآن، یگانه رسالت خویش را صرفاً در برگردان آیات دیده‌اند و به این نکته بسیار مهم توجه نکرده‌اند که در جنب این وظیفه خطیر، مسئولیت ایده پردازی و رسالت نظریه سازی را هم بر عهده دارند که ارزش آن کمتر از خود ترجمه نیست. آنچه در ترجمه قرآن اصالت دارد و ترجمه‌ها را از هم متمایز می‌سازد نفس خود ترجمه یا نام و نشان مترجم نیست که دانشگاهی باشد یا حوزوی یا غیر این‌ها، بلکه آن چیزی که مهم است و هیچ ترجمه‌ای نباید از آن خالی باشد، ایده‌های نو و نظریه‌های جدیدی است که در ترجمه‌ها پدید می‌آید. و الا صرف اینکه ترجمه‌ای عرضه شود که شرح و توضیحاتی را در پانوشت‌ها یا حاشیه‌ها بیاورد، یا به نکته‌های صرفی، نحوی، بلاغی، وازگانی، فقهی، کلامی، تاریخی، اجتماعی و غیره اشاره کرده باشد که تماماً در حوزه تفسیر جای می‌گیرند هرگز نمی‌تواند جای خالی نکته‌ها و ایده‌های ترجمه پژوهانه را که شرط لازم تری برای ارزیابی یک ترجمه موفق است، پر نماید. مترجم قرآن باید از ظرفیت پانوشت‌ها استفاده نماید و موضوعات ترجمه پژوهانه را با شرح و بسط لازم بیاورد و برای خواننده توضیح دهد که چرا یک برگردان را ترجیح داد یا چرا خود این گونه ترجمه نمود، تا بدین وسیله بر آگاهی‌های قرآنی و دانش ترجمه پژوهانه خواننده بیفزاید و برای مترجمان آینده نیز راهگشا باشد و روش کار خود را برای آنها بیان نماید تا اگر درست و بجا تشخیص دادند از آن پیروی کنند و اگر ناصواب و نابجا دیدند از آن اجتناب نمایند. البته اجرایی شدن این ایده نیازمند توجه به چند نکته دیگر است که زمینه و بستر آن به حساب می‌آیند که آنها را می‌توان ذیل دو عنوان دسته بندی نمود:

الف- بسترهای «درون ترجمه‌ای». که تماماً به مترجم و شیوه کار او مربوط می‌شود و مترجم باید در وهله اول از آگاهی‌های ترجمه پژوهانه برخوردار باشد و جدای از توانمندی در برگردان قرآن که دانشها، مهارت‌ها و تجربه‌های لازم را نیاز دارد، از مقاله‌های ترجمه پژوهانه قرآنی و مباحث نقد ترجمه نیز کاملاً اطلاع داشته باشد تا بتواند به خوبی از آنها در ترجمه خود استفاده نماید. و در وهله دوم باید از ظرفیت پانوشت‌ها و فرصتی که برای نگارش مؤخره در اختیار دارد حداکثر استفاده را ببرد و روش کار خویش را توضیح دهد و شیوه ترجمه و آگاهی‌های ترجمه پژوهانه خود را با خوانندگان اثرش در میان گذارد تا بدین وسیله آنها در جریان چگونگی ترجمه و روشی که برای برگردان آیات اتخاذ کرده قرار بگیرند. و در مرتبه سوم باید توجه داشته باشد که اگرچه هر گونه ابتکار و نوآوری در ترجمه قرآن مهم است؛ ولی از آن مهمتر این است که نوآوری‌ها و سخنهای تازه اش

از پشتوانه عقلی و دلایل نقلی برخوردار باشد. به عبارت دیگر، مترجم قرآن نه تنها در «پانوشت نگاری» و «مؤخره نگاری» باید همان شیوه پژوهشهای علمی، یعنی «مستدل نویسی» را سرلوحه کار خویش قرار دهد، بلکه باید «مستند نویسی» را هم نصب العین خود قرار دهد تا آنچه که عرضه می کند از استحکام بیشتری برخوردار باشد.

ب-بسترهای «برون ترجمه‌ای». متأسفانه باید با تلخی بسیار اعتراف نمود که یک حقیقت غیر قابل انکار در تاریخ علم به طور اعم، و در تاریخ ادیان به طور اخص وجود دارد که معمولاً در آغاز مواجهه با هر گونه خلاقیت و نوآوری، به شدت با آن مقابله می کنند و مقاومتها و مخالفتها بسیاری صورت می دهند. تردیدی نیست که هراندازه این نوآوری‌ها و ابتکارات مهم باشد و در امور مقدسی انجام پذیرد که در بین مردم جاذبه دارد و در نزدشان عزیز است، میزان این مخالفتها هم بیشتر خواهد شد. و تازه اگر محافل علمی و دینی هم با این مخالفتها همدل و همراه شوند که در آن صورت باید شاهد تضعیف و تخریب این چنین ایده‌هایی نو و طرد و رد آنها نیز بود که متأسفانه موجب می شود باب بسیاری از خلاقیتها مسدود گردد و بسیاری از نوآوری‌ها و ابتکارات در نطفه خفه شود. (هر چند تاریخ تحول جوامع بشری و سیر تکاملی علم و دین به خوبی نشان داده که آنچه در نهایت وادار به عقب نشینی می شود و خواسته یا ناخواسته میدان را به نفع دیگری ترک می کند، نوآوری‌ها و ابتکارات نیستند بلکه محافل علمی و دینی اند که سرانجام به حکم اجبار عقب خواهند نشست؛ چرا که سرعت پیشرفت جوامع انسانی و سیر تکاملی قافله تمدن و دانش بشری هرگز متوقف نمی شود و تجربه و دستاورد انسانها هرگز منتظر اجازه متولیان ایده‌های کهن و حافظان و نگهبانان ابتکارات پیشین و مخالفان خلاقیت‌های جدید باقی نمی ماند تا نظر موافق آنها را جلب کند و سپس به حیات خود ادامه دهد، بلکه به هر شکلی که بتواند، در پنهان و نهان به زیست خود ادامه می دهد تا در موقعیتی مناسب جایگاه واقعی خویش را پیدا کند؛ ولی به هر حال نمی توان منکر شد که چنین انکارهایی در برابر ایده‌های نو همیشه وجود داشته و موانع بسیاری در این مسیر پدید آورده است). اما آنچه از این مقدمه کوتاه در مد نظر بوده این است که اگر با یک چنین نگرشی به بحث حاضر بپردازیم و از مترجمان بخواهیم که ایده‌هایی نو و نگاهی تازه به ترجمه قرآن داشته باشند، مشخص خواهد شد که تا چه میزان با مشکل مواجه خواهند شد به گونه ای که شاید برخی از آنها ترجیح دهند که هیچ ترجمه‌ای عرضه نکنند. به همین دلیل چنین به نظر می رسد که یک نکته بسیار با اهمیت دیگری در این زمینه وجود دارد که از خلاقیت و نوآوری هم مهمتر است که باید توجه جدی تری بدان مبذول داشت و آن نکته این است که جوامع علمی و محافل دینی باید در مواجهه با این ایده‌های جدید و طرحهای نو، سعه صدر و ظرفیت بالایی داشته باشند و از خود تحمل و بردباری، و خویشتن داری و شکیبایی نشان دهند و بدانند که هر گونه سخن نو و طرح تازه در برگردان قرآن لزوماً به معنای منفی آن نیست و موجب نخواهد شد که ترجمه از هدف خود دور شود بلکه آنها نیز می توانند با همدلیهای مشفقانه و نقد و بررسی‌های محققانه در ارتقای کیفی ترجمه‌ها سهیم باشند تا به تدریج به ترجمه‌ای مطلوب و آرمانی منتهی شود.

۶-نکته دیگری که می تواند اشکال کار مترجمان پیشین تلقی شود و بسیاری از آنان از این ویژگی برخوردار نبوده‌اند این است که مترجم قرآن باید پس از آگاهی دقیق از محتوای مقاله‌های نقد ترجمه و کسب مهارت‌های

لازم در مباحث ترجمه‌پژوهی قرآن، و پیش از آنکه ترجمه خود را آغاز نماید، به بررسی پاره ای ترجمه‌های ممتاز موجود بپردازد و بر اساس همان آگاهیها و اطلاعات به نقد و بررسی این ترجمه‌ها اقدام کند و به نگارش برخی مقاله‌های انتقادی بپردازد تا مشخص شود علاوه بر اینکه از نظر ذهنی و تئوری، در مباحث ترجمه‌پژوهی قرآن تسلط پیدا کرده، از جنبه عملی و تجربی نیز همه گونه توانمندی‌های لازم را برای پیاده سازی آموخته‌های علمی خویش به دست آورده و مهارت‌های لازم را کسب کرده است. رسیدن به چنین مرحله ای قطعاً سال‌ها به طول خواهد انجامید و کسی که در صدد ارائه ترجمه‌ای کم خطا از قرآن است باید صبور باشد و با بردباری و شکیبایی، سختی و دشواری طی نمودن این مسیر ناهموار را بر خود هموار سازد؛ زیرا ترجمه قرآن «پروژه» ای نیست که یک نفر به تنهایی یا با همکاری دیگران بخواهد یا بتواند آن را به پایان برساند و خیال خود و همگان را برای همیشه آسوده نماید، بلکه این اقدام سترگ «پروژه» ای زمانبر است که نیازمند «نقشه راه» است و سالیان سال طول می‌کشد و همراهی و همدلی همه مترجمان را طلب می‌کند. بر همین اساس باید پذیرفت همان گونه که صدها مترجم قرآن از آغاز تا کنون توانستند با تلاش‌های فراوان جایگاه ترجمه قرآن را به موقعیت امروزی برسانند، هر مترجمی هم هر چقدر توانمند باشد و هر اندازه که تلاش نماید، تنها می‌تواند در محدوده بسیار کوچکی گام بردارد و به سهم خود در این تجربه به غایت سخت، اما شیرین قدم گذارد. به علاوه، نباید فراموش کرد که در کنار علوم و دانش‌هایی که مترجم قرآن باید از لحاظ علمی دارا باشد، از لحاظ روحی و روانی هم باید همه گونه شایستگی‌های رفتاری و صلاحیت‌های اخلاقی را برای انجام چنین امر مهمی پیدا کند که بتواند در مقابل نقدهای منتقدان و نقطه نظرات صاحب نظران برآشفته نشود و بی جهت در صدد مخالفت باندیشه‌های ترجمه پژوهانه آنان بر نیاید و در برابر دیدگاه‌های ناقدانه دیگران موضع تند مخالف اتخاذ ننماید. بلکه همه تلاش خویش را در این جهت مصروف سازد که از اندیشه‌های اصلاحی آنان کمال بهره را ببرد و برای بهسازی ترجمه خویش از آنها سود جوید. آری، مترجم قرآن باید ضمن آراسته شدن به صفات حسنه ای همچون علم و دانش، واندیشه و تفکر، به اخلاق نیکو و خصال پسندیده نیز آراسته گردد و «دانش» خویش را با «ارزش» و اخلاق، و «منش» و وقار آراسته سازد و شخصیت قرآنی اش را از خودمحوری و خودخواهی پیراسته گرداند و آفاتی نظیر «خود شیفتگی»، «خود حق پنداری» و «خود مطلق انگاری» را از خود دور سازد تا مورد لطف الهی قرار گیرد و به توفیق خداوند سبحان به انجام این کار ارزشمند موفق شود و یاد و نامش را در زمره مترجمان قرآن ثبت نماید و «مترجم فاضل و فرهیخته قرآن» نام بگیرد که با هیچ نام و عنوان دیگری قابل مقایسه نخواهد بود.

۷- نکته مهم دیگری که در این زمینه وجود دارد و مترجم قرآن هرگز نباید آن را فراموش کند این است که اگرچه لازمه ترجمه دقیق قرآن همان است که اشاره شد؛ ولی برای ماندگاری یک ترجمه خوب و تأثیرگذاری اش در ذهن و زبان مخاطب لازم است علاوه بر بهره‌مندی از دو ویژگی «دانشمند»ی و «روشمند»ی، از ویژگی مهم دیگر، یعنی «هوشمند»ی به معنای مخاطب شناسی هم برخوردار باشد تا با شناخت کافی از زبان مخاطبی که قرار است قرآن را برای وی ترجمه نماید، بتواند «زبان ترجمه» را به گونه ای انتخاب کند که برای همه مخاطبان قابل فهم باشد. این نکته آن اندازه مهم است که شاید بتوان گفت تنها در پرتو چنین «هوشمند»ی و بهره گیری از این ویژگی

است که مترجم می‌فهمد برای برگردان کلام الهی چه زبانی را باید برگزیند تا خواننده با سهولت به فهم آیه نائل شود. نه آنچنان کهن گرایانه که خوانندگان با آن ارتباط برقرار نکنند و نه آنچنان نازل و عامیانه که باعث تنزل شأن قرآن شود. باید پذیرفت ذاتاً نسل جدید تغییر کرده و دوران تازه ای در ترجمه قرآن آغاز شده که اگر هوشیار نباشیم ممکن است باقیمانده باورهای این نسل هم با ترجمه‌های کهن گرایانه ما از بین برود. ترجمه قرآن می‌تواند انواعی داشته باشد و یک نوع آن همان است که مترجمان پیشکسوت باور دارند. اما نباید ترجمه قرآن را در همان شکل منحصر دانست، بلکه با پیشرفت فن ترجمه و تحول زبان و تغییر جامعه می‌توان به انواعی از ترجمه‌ها فکر کرد. ترجمه قرآن برای این است که اشخاصی که با زبان عربی آشنا نیستند و امکان استفاده از متن قرآن برایشان میسر نیست، با بهره‌گیری از ترجمه به فهم آن نائل شوند. به همین دلیل باید زبان ترجمه به گونه‌ای باشد که با سهولت بیشتر بتوان به این هدف بزرگ نائل شد.

۸- ترجمه قرآن را علم بدانیم یا فن یا هنر، یا آمیزه‌ای از همه این‌ها، در این حقیقت نمی‌توان تردید داشت که مترجم باید پیش از آغاز ترجمه، به دانش افزایی، تجربه‌اندوزی و مهارت آموزی هر چه بیشتر در این زمینه اقدام نماید تا علاوه بر فراگیری دانش‌های مورد نیاز، تجربه‌های عملی لازم را نیز در این زمینه به دست آورد و با فنون ترجمه و تکنیک‌های آن آشنا شود و بر دانش و تجربه و مهارت خویش بیفزاید. اگر ترجمه قرآن را علم و دانش بدانیم باید همانند دانشجویان پزشکی عمل کنیم که در آغاز به فراگیری علوم پایه اقدام می‌کنند و سپس به آموزش عملی پزشکی می‌پردازند. اما اگر آن را یک فن دانستیم موظفیم که همانند یک کشتی‌گیر عمل کنیم که علاوه بر آمادگی جسمی و فیزیکی، از نظر عملی هم باید به فراگیری فنون کشتی و تکنیک‌های آن بپردازد تا بتواند در عمل به خوبی از آنها استفاده کند. و اگر ترجمه را علاوه بر فن، یک هنر دانستیم باید همانند یک راننده و شناگر عمل کنیم و مراحل علمی و عملی دو گانه‌ای را که برای آموزش رانندگی و شنا لازم است طی نماییم تا بتوانیم راننده ماهر و شناگر قابل‌شوییم. باید بپذیریم که دوره ترجمه قرآن بر اساس سلیقه شخصی یا وظیفه شرعی به سر آمده و ترجمه قرآن را باید دانش مستقلاً به شمار آوریم که ضوابط و قواعد خاص خود را دارد و از مبادی و مبانی ویژه‌ای پیروی می‌کند و اگر کسی آنها را فرا نگرفته باشد حق ندارد در این عرصه سخت و دشوار قدم بگذارد؛ زیرا نتیجه کار چندان مطلوب نخواهد شد. متأسفانه مهمترین ضعف ترجمه‌های موجود که همچنان مورد بی‌مهری است این است که به عنوان یک دانش که باید علمی و اصولی انجام شود به آن نگاه نمی‌شود بلکه بیشتر با احساس وظیفه شرعی انجام می‌گیرد. در حالی که این احساس اگرچه ارزشمند و مهم است؛ ولی اگر با ضوابط علمی همراه نشود حاصل کار چنانچه مشاهده می‌کنیم مطلوب نخواهد شد.

۹- اگرچه بر طبق آمار رسمی وزارت ارشاد حدود صد و ده ترجمه قرآن تا کنون منتشر شده است؛ ولی با قاطعیت می‌توان گفت که به جز تعداد معدودی از مترجمان قرآن، اکثریت قریب به اتفاق آنها حتی اگر آثار علمی‌ای هم داشته باشند، متأسفانه ترجمه قرآن نخستین تلاش علمی‌شان در حوزه ترجمه به حساب می‌آید که هرگز مورد تأیید نیست؛ زیرا نتیجه و ثمره این گونه تلاش‌های علمی‌ای که عالم و محقق به خاطر عشق به قرآن به ترجمه آن اقدام نماید بی‌آنکه پیش از آن، تجربه‌هایی از این دست داشته باشد، همین ترجمه‌های موجود است که ضعفها

و کاستی‌های فراوانی دارند و در معرض نقد و نظرهای فراوانی قرار گرفته‌اند. ناگفته پیداست که این سخن هرگز بدان معنا نیست که اگر مترجمی پیش از ترجمه قرآن به ترجمه سایر کتاب‌ها، به ویژه از نوع مقدس آنها همچون نهج البلاغه و صحیفه سجادیه اقدام نماید اصلاً در ترجمه اش اشکالی پیش نمی‌آید؛ هرگز! بلکه تأکید بر این نکته بسیار مهم است که ترجمه قرآن با اهمیت و حساسیت بسیار زیادی که دارد نباید اولین تلاش علمی محقق باشد و نباید مترجم قرآن از تجربه‌های ترجمه قرآنش در برگردان دیگر متون مقدس استفاده نماید؛ بلکه این اقدام ارزشمند باید برعکس باشد و مترجم قرآن اول باید سراغ برگردان دیگر متون، اعم از کتاب‌های مقدس یا غیره برود و پس از کسب مهارت‌های لازم و تجربه‌های کافی، سراغ ترجمه قرآن بیاید که قطعاً در این صورت، نتیجه کار ارزشمندتر از آنچه که تا کنون انجام گرفته خواهد شد.

۱۰- اگر صاحب نظر قرآن پژوهی از همه یا برخی ویژگی‌های مذکور بی بهره است، می‌تواند سراغ هر دانش قرآنی دیگر حتی تفسیر هم برود، ولی حق ندارد سراغ ترجمه قرآن بیاید؛ زیرا حاصل کار چیزی فراتر از ترجمه‌های فعلی نخواهد شد. و در این صورت، باید سخن آن عده از متخصصان امر ترجمه را تأیید کرد که شعار «ترجمه بس» سر می‌دهند و معتقدند اگر قرار است ترجمه‌های قرآن تماماً شبیه به هم باشند و تنها در بخش بسیار اندکی با هم فرق داشته باشند، بهتر است به ترجمه‌های موجود بسنده نمود و ترجمه دیگری عرضه نکرد. ولی اگر شوق و علاقه به ترجمه قرآن، صاحب نظری را بدین سمت سوق می‌دهد که به ترجمه‌ای از قرآن اقدام نماید به نظر می‌رسد بهترین پیشنهاد برای وی این است که علاقه مندی خود را با گام نهادن در یکی از سه طریق زیر بیازماید و علاقه خود را در این زمینه‌ها به کار گیرد: نخست اینکه همه توان و انرژی خود را در راه احیای یک یا چند نسخه خطی ترجمه قرآن، یا بازنگری و بازنگاری برخی ترجمه‌های کهن صرف نماید که ارزش این گونه اقدام‌های مهم قطعاً کمتر از ترجمه قرآنی که خودش انجام بدهد نیست؛ زیرا در طی بیش از هزار سالی که از آغاز رسمی ترجمه قرآن می‌گذرد صدها ترجمه قرآن به وسیله دانشمندان قرآن شناس به نگارش درآمده است که بسیاری از آنها همچنان به صورت نسخه‌های خطی باقی مانده‌اند و با صرف هزینه‌های زیاد در کتابخانه‌های بزرگ نگهداری می‌شوند. مسلماً این نسخه‌های خطی چشم به راه محققان ترجمه شناس و قرآن پژوهان محقق هستند که به احیا و نشر آنها اقدام کنند و با همت مضاعف خویش آنها را بازترجمان و باز نشر نمایند. نباید از این همه گنج قیمتی و گوهر ارزشمند غافل شد و گام نهادن در این مسیر علمی را دستکم گرفت یا کم اهمیت تلقی کرد. باید قدر این سرمایه دینی و تراث علمی را دانست و در راه احیای چنین گنجینه ارزشمند ملی و میهنی، و سرمایه دینی و مذهبی قدم برداشت. گام دیگر آن است که به مباحث و موضوعات ترجمه پژوهانه قرآنی روی آورد و به مطالعه و بررسی مقاله‌های نقد ترجمه پردازد و با تأمل و اندیشه در آنها، قواعد و ضوابطی را برای ترجمه قرآن استخراج نماید و چارچوب‌ها و اسلوب‌هایی را برای انجام دقیق و درست این امر استنباط کند و اثری با عنوان «اصول و مبانی ترجمه قرآن» را در اختیار مترجمان قرآن قرار دهد که قطعاً دهها سال ماندگار و تأثیرگذار خواهد شد و مطمئناً ارزش چنین اقدامی کمتر از ترجمه قرآن نخواهد بود؛ خصوصاً که در حال حاضر ترجمه قرآن به قدر ضرورت وجود دارد. کمبودی که در این زمینه به چشم می‌خورد ابزارهای لازم برای انجام این اقدام مهم است که

باعث پراکندگی دیدگاه‌های مترجمان شده است. در حالی که خوشبختانه مواد خام برای برطرف ساختن چنین کمبودی به وفور در بیش از یک هزار مقاله نقد ترجمه آمده است و تنها همت رادمرد ترجمه‌پژوهی را می‌طلبد که بدان اقدام نماید. این همه اختلاف دیدگاه در مباحث ترجمه قرآن ناشی از نبود اصول و قواعد در برگردان قرآن است که بسیاری از آنها به صورت پراکنده در مقاله‌های مذکور آمده است. امید است صاحب نظر فرهیخته ای بدان همت گمارد. اما مسیر سومی را که می‌توان انتخاب نمود و مطمئناً بیشترین خدمت را به ترجمه قرآن و بزرگترین کمک را به مترجمان خواهد کرد این است که با مطالعه و بررسی ترجمه‌های ممتاز معاصر و تأمل و دقت در مقاله‌های نقد ترجمه، به تدوین فرهنگنامه‌هایی با عنوان «فرهنگ لغات قرآن» و «فرهنگ اصطلاحات قرآنی» اقدام نمود که قطعاً در کنار «اصول و مبانی ترجمه قرآن» منابع مهم ترجمه‌های آینده خواهند شد و سال‌های سال در زمره کتاب‌های مرجع قرار خواهند گرفت. امید است قرآن پژوه فرزانه ای بدان اقدام نماید.

نتیجه گیری

اگر اولین و مهمترین وجه اعجاز قرآن را از جنبه لفظی و بلاغی آن بدانیم، چنانکه برای عربهای صدر اسلام این گونه بوده است، در آن صورت شاید بتوان یکی از جنبه‌های مهم این چنین اعجازی را در سبک بیان و نوع الگوها و اسلوبهایی معرفی کرد که علی‌رغم جایگاه تأثیرگذار و بسیار مهمی که در ترجمه قرآن دارد؛ متأسفانه تا کنون مغفول مانده است و مترجمان قرآن بی توجه به یک چنین مدل‌های قرآنی، معمولاً به دنبال معادلهای مناسبی برای برگردان آیات قرآن هستند در حالی که اسلوبهای مناسب ترجمه هم در جای خود بسیار مهم است که کمتر بدان پرداخته شده است. امروزه مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی به آنچنان جایگاهی ارتقا پیدا کرده که موضوعاتی نظیر «مدلها و معادلهای در برگردان قرآن» را که زیرمجموعه اعجاز بیانی قرآن است باید به عنوان یک موضوع بسیار مهم در برگردان قرآن مورد توجه قرار بگیرد و بحث و بررسیهای بسیاری درباره آن انجام پذیرد تا ابعاد و جوانب مختلف آن به خوبی مشخص شود. یکی از ترجمه‌های خوب و موفق معاصر که البته از این نظر همانند سایر ترجمه‌های فارسی معاصر دارای ضعفها و کمبودهایی است، ترجمه استاد مسعود انصاری است که اگرچه محاسن و مزایای بسیاری دارد؛ اما در به کارگیری اسلوبهای قرآنی ترجمه با کاستی‌هایی مواجه است که بخشی از آن کمبودها که به چگونگی برگردان اسلوبهای نفی و تأکیدی مربوط می‌شود در مقاله حاضر مورد بررسی قرار گرفته است بدان امید که درست باشد و برای بهسازی این اثر ارزشمند مفید واقع شود.

فهرست منابع

- انصاری، مسعود، ۱۳۹۶، ترجمه قرآن کریم، نشر جامی، چ ۴، تهران.
- انصاری، مسعود، ۱۳۷۶، ترجمه ای دیگر از قرآن کریم، مجله بینات، ش ۱۴، سال چهارم، قم.
- استادولی، حسین، ۱۳۹۶، مجله ترجمان وحی، ش ۴۲، پاییز و زمستان، قم.
- بهرامپور، ابوالفضل، ۱۳۸۷، القرآن الکریم، انتشارات آوای قرآن، چ ۵، تهران.
- جواهری، محمد حسن، ۱۳۸۸، درسنامه ترجمه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۱، تهران.

درویش، محی الدین، ۱۴۱۲هـ، اعراب القرآن و بیانه، ط ۲، دار ابن کثیر للطباعة و النشر و التوزیع، دمشق.
الدقر، عبدالغنی، بی تا، معجم النحو، مکتب القیام، قم.
عبدالباقی، محمد فؤاد، ۱۳۹۷هـ، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، انتشارات اسماعیلیان، تهران.
نقدی، محمد، ۱۳۹۴، مجله «ترجمان وحی»، مؤسسه قرآنی ترجمان وحی، ش ۳۸، قم.